رمان همخونه شیطون من|نوشته دینامحدث

telegram.me/caffetakroman

مقدمه:

کاش بودی تا دلم تنهانبود

تا اسیر غصه ی فردانبود

کاش بودی تافقط باورکنی

بی تو هرگز زندگی زیبا نبود

مامان:دختربگیر بشین دیگه سرم گیج رفت.

نفس:مامان چرا درک نمیکنی استرس دارم.

مامان:میدونم دخترم اما...

همون موقع زنگ دربه صدا دراومد.

نفس:واااای مامان بابا اینا اومدن

مامان:باشه دخی الان سکته میکنی آروم باش

دانیال باقیافه ی ناراحت و بابا باقیافه ی نگران وارد خونه شدن.

نفس:نههههه خدایا چرا من؟

چرا من انقدربدبختم؟

این همه آدم چرا من نباید قبول میشدم؟

@caffetakroman

اخه چراااا؟

دانیال:اااچته بابا کی گفته قبول نشدی؟

نفس:چیییییی قبول شدم؟

پ شما چرا انقدر ناراحتین؟چیزی شده؟

دانیال دوباره قیافش رفت توهم که بابا گفت

بابا:دخترم تو قبول شدی اما....

نفس:اما چی؟وای نکنه پزشکی قبول نشدم یه رشته ی داغون قبول شدم؟
نههههه

دانیال:اهههه بسه بزاربابا حرف بزنه دیگه

نفس:باشه.حالاچرامیزنی؟

بابا ادامه داد

بابا:دخترم..راستش تو تهران قبول شدی

ولی همون رشته ای که میخوای

تاچند دقیقه تو شک بود.

نمیدونستم الان باید خوشحال باشم یا ناراحت.

بزارین خودمو معرفی کنم که بیشتر باهم آشناشیم.

اسمم نفسه و21سالمه.من توی خوانواده ی 4نفری

@caffetakroman

زندگی میکنم.

یه داداش دارم به اسم دانیال که

ازم3سال بزرگتره یعنی24سالشه.

وضع مالیمونم معمولیه.یعنی نه اونقدر

داریم که ندونیم کجا بریزیم ونه اونقدر

فقیریم که پول اجاره خونه نداشته باشیم.

الانم که فک کنم فهمیده باشین جواب

کنکورم(پزشکی)اومده که تهران قبول

شدم.

بابام خیلی امروزیه یعنی زیادی امروزیه

اما اصلا دوست نداره که ما ازش جدا زندگی

کنیم

میگم خوب شما هم بیاین اونجا یه خونه بگیریم

اونجا زندگی کنیم تازه کارتم که اونجاس.

میگه نه خونه زندگیه من اینجاس

میگم بیاین بهم هفته ای یه بار سر بزنین

@caffetakroman

میگه دوره ما چه جوری هرهفته از اینجا بکوبیم

بیایم اونجا

(خو راست میگه دیگه اصفهان کجا تهران کجا؟)

بهش میگم اخه پدره من خوب میرم

پانسیون دیگه دردت چیه؟

میگه اونجا جای دخترای پاک نیست

اونجا میری یه وقت خراب میشی

خلاصه دراین حد پدرم به من اعتماد داره

بابا:اخه دختره من،گله من،عزیزم،خنگه

بابا'تو اونجا میخوای بری چه غلطی بکنی؟

نفس:جووونم ابراز علاقه بابایی

بابا:قابلی نداشت دخی

نفس:بابا من میخوام برررررم

بابا:بازم که تو حرف خودتو میزنی

نفس:!!!! بابادرسم مهم تره یا....

بابا:یاچی؟

@caffetakroman

نفس:هیچی

دانیال که تاالان ساکت بود گفت

دانیال:من یه فکری دارم

نفس:چی؟چی؟چی؟

دانیال:دو دقیقه بخف الان میگم

نفس:باشه داداشی بگو بگو بگو

دانیال یه نفس عمیق کشید وگفت

دانیال:برو پیش سام

نفس:سام دیگه چه خریه؟

دانیال کوسنی که بقلش بود رو پرت کرد

طرفم که رو هوا گرفتمش

دانیال:بیشعور همونی که شاید قراره

نزدیک1یا2سال ترو تحمل کنه

نفس:اههه مثل آدم بحرف ببینم چی میگی؟

بابا:نکنه پسره اعتمادی رو میگی؟

دانیال:آره بابا مگه چشه؟

@caffetakroman

هم قابل اعتماده،هم 3ساله دوسته منه

دورادور،هم پسره شریک شماس.

(بابا اینا مجبورن واسه کارشون هرسال به تهران برن)

دانیال:بابا نظرت چیه؟

بابا:آخه.....نمیشه که دخترمو بفرسم پیشه یه

مرده غریبه

دانیال:سامی که غریبه نیست

من از کف دستمم بیشتر میشناسمش

میدونم از گل پاک تره

نفس:مگه دختره

دانیال:توخفه،هان بابا؟

بابا:بیا تو اتاق

بابا ودنی رفتن توب اتاق

منو مامان
هم که داشتیم از فضولی میمردیم حساب نکردن

@caffetakroman

یعنی این سام کیه که راجبش حرف میزنن و

میخوان منو بفرستن پیشش؟

یعنی انقدر قابل اعتماده که میخوان منو

بفرستن پیشش؟

حدود یه ساعتی گذشت که بابا اینا اومدن

بیرون

نفس:چی شد بابا؟
بابا:بیا بشین دخترم کارت دارم

عجیب بود بابا هیچ وقت اینجوری حرف

نمیزنه مگر مواقع خاص

بابا:اممم...دخترم این حرفا رو میزنم

شاید بگی بی غیرتم یا هرچیزی ولی

بدون اینارو من فقط به خاطر خودت

وآیندت میگم

نفس:وای بابا بگین دیگه جوون به لبم کردی

بابا:دخترم تو واقعامیخوای بری درستو بخونی؟یافقط واسه تفریحه؟

نفس:معلومه که میخوام بیشتر از هرچیزی

@caffetakroman

بابا:خوب پس خوب به حرفام گوش کن

بعدش هرچیزی که خواستی بگو

من به شریک دارم به اسم احسان اعتمادی

اون یکی از بهترین رفیقام و شریکامه که بهش

خیلی اعتماد دارم.

راستش اون یه پسر داره به اسم سام.

سام یه مشکلات عصبی داره.

ولی فقط اگه سربه سرش بزاری و

اگه کاریش نداشته باشی باهات خیلی خوبه

مطمئن باش

نفس:وااای بابا اینا‌چه ربطی به من داره

بقیش؟

بابا:تو اگه بخوای بری پیشش و درستو

بخونی(باید باهاش ازدواج کنی)

جاااااان؟من؟ازدواج؟اونم باکسی که

اصن نمیشناسمش؟

@caffetakroman

بابا:دخترم:لازم نیست الان تصمیم بگیری..

نفس:یعنی چی بابا؟من فقط به خاطر

درس مجبورم با کسی که نمیشناسم و

تیکه عصبی داره ازدواج کنم؟

بابا:فقط به خاطر خودته.

نفس:اصن گیریم من قبول کردم اون چی؟

اون واسه چی باید قبول کنه؟

بابا:چون باباش مجبورش میکنه و از ارث

محرومش میکنه.تازه ازدواج شما فقط و

فقط واسه1الی2ساله که درست تموم

شه.

اوناهم قول کردن ولی درصورتی که عوضش کنی

اون الان که مرده سنگه،سرده،مغرور

ولی من میدونم تو میتوتی درستش کنی

نفس:ولی من بازم نفهمیدم منظورتونو
دانیال:گله من توکه انقدر خنگ نبودی

@caffetakroman

بابامیگه تو میری اونجا خونه ی سامی

درستو میخونی یه تاثیرایی هم روی اون

میزاری همین

نفس:همین؟شما دارین میگین من برم با

یارو ازدواج کنم با کسی که اصن

نمیشناسمش

بابا:عزیزم فقط یه عقد موقت میکنید

نفس:اونا چی؟ میدونن؟

بابا:آره الان باهاشون حرف زدم

تا قرار نیست باهم هیچ رابطه ای هم

داشته باشین

نفس:شما میگین طرف دیوونسا ازش

هرچیزی بعیده

دانیال:نفسسسس.اون دوستمه میشناسمش کاریت نداره.

حالا راضی شدی؟

نفس:من باید فکرکنم

@caffetakroman

بابا:باشه ولی تافردا.

من برم بهشون خبر بدم

وای خدا تازه وقتم تعین میکنن.

همش تقصیره این دانیاله دیگه.میمرد

حرف نمیزد؟بله دیگه حرف نزنه میگن

لاله.اووف دانیال.

دانیال:اجی گله من اخه چرا انقدر غرمیزنی؟

بابا چیزی نشده که میری و برمیگردی

اونم که قرارنیست باهات کاری داشته باشه.

نفس:کاری ندارههههه؟بابا شما میگین

طرف دیوونس بعد کاری نداره؟

اونم با کی منی که نمیتونم2دقیقه

آروم باشم.

دنیال:ای گفتی.بابا تو اگه کاری باهاش

نداشته باشی اونم باهات کاری نداره

بابا من2یا3ساله دوستشماا میشناسمش

@caffetakroman

نفس:واقعا که خیلی بی غیرتین،هم تو

هم بابا.

دانیال:نفس دهنتو باز نکن هرچی زر

مفته تحویله من بده،من و بابا فقط

به خاطر تو وآیندت میگیم برو.

نمیخوای بریم به جهنم همین جوری

بی سواد بمون.

درضمن مطمئن باش اگه ما بهشون

اطمینان نداشیم تورو نمیدادیم دستشون

یه ذره شعور داشته باش و بفهم

بعدم رفت و درو محکم بهم کوبید

ایششششش جوگیر.ولی تا حالا این بامن

اینجوری حرف نزده بود.

ینی انقدر بهش اعتماد دارن که میخوان

منو بفرستن پیشش و عقدش کنن؟

وللش باو عقل من انقدر گنجایش نداره

@caffetakroman

همینقدرشم زیادی فکر کردم

صبح با صدای خرمگس که هی دمه

گوشم وز وز میکرد از خواب ناز بیدارشدم.

ای برخرمگس معرکه لعنت.والا این گاو مگس بود.بوخودااا

نفس:دانیاااال.دنی.خررررر.هووووی کجایی؟

مامان:سلام دخی رفته بیرون

یه تاره ابروهای نانازمو دادم بالا وگفتم

نفس:اااایعنی کجاس؟؟؟؟

مامان:باز تو کاراگاه بازیت گل کرد؟

نفس:حالا بابا کجاس؟

مامان:باهم رفتن

نفس:اهان.پ مشکلی نی

دنیال:سلاااااام بر اهالیه خونه.

نفس:سلام بر چاله میدون خودم

(چون چاله گونه زیاد داشت بهش میگفتم چاله میدون.خدایی چال نبود که چاااال بود.حق همه رو خورده بود)

دانیال:خفه باو بازدم.

@caffetakroman

منم چون اسمم نفس بود میگفت بازدم

زبونم واسش دراوردم و رفتم توی آشپزخونه

نفس:به به مامان چه کرده،بابارو دیوونه کرده.

مامان:کم حرف بزن بچه.

قیافمو شبیه خره شرک کردم وگفتم

نفس:دلت میاد؟؟؟

مامان ملاقرو برداشت خواست بیاد سمتم

که همون موقع دانیال اومد تو و چون

مامان سمته دنی بود همواسش نبود

زد توی دماغ دنی بدبخت.

اونم که روی دماغش حساسسس

نمیدونیدچه ننه من غریبم بازی

دراورد.بیا و ببین

دانیال:آیییی دماغم.وااای خونم داره میره

مامان ینی من میمیرم.حلالم کنید

نفس میدونم بهت بدکردم اما حلالم کن

@caffetakroman

خواهری.واااای من دارم....

مامان:!!!! خفه شو ببینم چی کار دارم میکنم

دانیال:ایناهاش ببین چی کار کردی

اصن نفس همش تقصیره توئه

مامان:راست میگه.

من همینجوری داشتم بابهت نگاشون میکرد که

باباومد توی آشپزخونه.

بدون اینکه حتی یه نگاه به این دنی

بندازه روبه من گفت

بابا:فکراتوکردی؟

نفس:اممم...اره بابا

بابا:خوب نظرت چیه؟

نفس:میرم

دانیال که تا الان داشت اخ وناله میکرد

همچین سرشو برگردوند سمتم که گفتم

دیگه هیچی تو گردنش نموند

@caffetakroman

دانیال:توچی گفتی؟

نفس:من چی گفتم؟

دانیال:بابا الان چی گفتی؟گفتی میری؟

نفس:اره میرم

دانیال:چرا؟

نفس:چی چرا مجبورم واسه درسم

تحملش کنم دیگه،شماهم که میگین

اصلاباهم کاری نداریم،فقط توی خونش

زندگی میکنم،درسته؟

بابا:آره

دانیال:اصلاااا فک نمیکردم قبول کنی

نفس:چی شد؟توکه داشتی میمردی

دانیال:واااای خوب شد گفتی آیی

نفس:آشغاااااال

دانیال:آیییی دمه دره

@caffetakroman

بابا:دخترم برو لباساتو عوض کن،فردا

باید راه بیوفتیم

دانیال:ای منم میام

نفس:آی باشه بیا

همه باهم خندیدیم،ومن به سمت اتاقم

پروازکردم.

همیشه عاشق این بودم که لباسای همرو

واسه مسافرت جمع کنم.

عاشق این کارم،ولی حالا دارم خودم

به تنهایی میرم مسافرت.

باره اولمه که بدون خوانوادم میرم مسافرت

خیلی دوست دارم این حسو تجربه کن
واااایی هیجان دارم.

بابا:نفس بدو دیگه دیر شد
7بابایی

بامامان باکلی گریه و فیلم هندی خداحافظی کردم

نگاه اخرمو به خونه انداختم وسوارشدم

@caffetakroman

دانیال:یه جوری نگاه میکنه انگارمیخواد

بره بمیره

بابا:!!!!!دور از جوونش

دنیال:اووف باشه دور از جووووونش

دلم واسه این دنی خره هم تنگ میشه

نفس:پووووف چرانمیرسیم؟

بابا:دخترم تا1ساعت دیگه تهرانیم

نفس:وااای دارم از خستگی میمیرم

دنیال:ببخشید که من یه ساعته دارم رانندگی میکنم

نفس:خواهش.ای کاش مامانم بود واسه عقد

بابا:دخترم میدونی که نمیتونست با اون

زانوهای خرابش این همه ساعت توی

ماشین بشینه.

تازه این عقد که دائمی نیست

ایشالله وقتی خواستی باکسی که

دوسش داری ازدواج کنی اونم هست.

@caffetakroman

با این حرف بابا رفتم تو فکر.یعنی من

از خونه ی این عصب سالم بیرون بیام؟

حالا خداکنه خوشگل باشه این همه وقت

میخوام باهاش تویه خونه تنها بمونم

نترسم.

بالاخره بعده یه ساعت رسیدیم.

واااای این جا چقدر باشهره مافرق میکنه

چقدر دودودم داره.

اووووووف خفه شدم.

دانیال:خوب بابا بریم شرکت یا بریم خونه؟

بابا:من میرم شرکت تو بانفس برین خونش.

دانیال:باشه

بابا رفت شرکت ماهم الان توراه خونه ی

غول عصبی هستیم.خخخ از بدبخت چی ساختم

دنی زنگ درو زد و در با تیکی باز شد

دانیال:نفس وایسا

@caffetakroman

منو کشید توی بقلش

خیلی مواظب خودت باش،باشه خواهری؟

نفس:واچته؟مگه میخواد بخورتم

دانیال:ببین خودت که فهمیدی زیاد این

دوستمون اعصاب نداره،

پ زیاد دمپرش نشو،

نفس:اوکی فقط کی عقد میکینم؟

دانیال:مثل اینکه خیلی عجله داریا نه؟

نفس:خفه

دانیال:شو

نفس:کیییی؟

دانیال:باشه بابا نزن بعدازظهر

نفس:بچه زدن نداره،

بعدم انگشتمو با اون ناخونای بلندم کردم

توی چالش و د برو که رفتیم

دنی متنفره از این کار،منم که فقط کافیه

@caffetakroman

نقطه ضعف یکیو بدونم.

دره خونرو باز کردم.

ژووووون چه خونه ایه.

یعنی من قراره یکی دوسال اینجا زندگی

کنم.

آخ جووووون.

یا ابلفضل این کیه.یه مرده قد بلند چهارشونه

از پله ها اومد پایین که من با دیدنش

شلوار لازم شدم.

یعنی من قراره دوسال اینو اخلاقه گندشو

تحمل کنم؟

این که حرف نزده من ازش میترسم.

اصن گوره بابای درس و دانشگاه من

مامانمو موخوام.

اوه اوه داره میاد سمته من.

منه احمق فک کردم میخواد بیاد پیش

@caffetakroman

واسه همین دستمو بردم جلو.

ولی اون قشنگ از بقلم رد شد و به

دنی دست داد و بقلش کرد.

منم همینجوری با لبخند و دستم که

خشک شده اون وسط وایساده بودم

یعنی قشنگ قهوه ایم کرد.

به خودم که اومدم دیدم دنی داره

ریز ریز به من میخنده

ای کووفت.

وقتی حسابی همو چلوندن تازه پسره

فهمید منم هستم.

سام:سلام

واای این چرا انقدر صداش خشنه.

ولی خدایی خیلی مردونس.

نفس:سلام سامی جوون.

اااخو چرا اینجوری نگاه میکنی

@caffetakroman

مگه حرفه بدی زدم؟

مرتیکه ی یخ

بدون اینکه حتی یه نگاه بهم بندازه

با دنی رفتن توی حال.منم که ادم نیستم

همینجوری این مجسمه وایساده بودم که

دنی گفت

دانیال:بازدم بیا دیگه

بعدم دوتایی با اون شوورم خندیدن

البته اون فقط یه لبخند سرد زد

نفس:ای کوفت فلج الصورت

اخه میگن اونایی که صورتشون چال

داره اونجایی که چال داره فلجه.

البته فلج زیبایی.

منم رفتم پیش دنی نشستم که قشنگ

میشد روبه روی عصب

نفس:خوب لباس عروس من کو؟

@caffetakroman

دنی و عصب با چشای از حدقه دراومده

نگام کردن که زدم زیر خنده اخه قیافه

هاشون خیلی بانمک شده بود

مخصوصا دنی

نفس:باشه بانخوریدم.

به هرحال هرجوریم که باشه دارم

ازدواج میکنماا

سامی یه جوری چشم غره رفت که یه

لحظه توی پسر بودنش شک کردم

سام:شما قرار نیست هیچ لباس عروسی

بپوشین فهمیدی؟

فهمیدی رو با دادی گفت که چارستون

بدنم لرزید

نفس:ب..بله فهمیدم

تازه درک کردم که چی گفتم

@caffetakroman

نفس:نخیرنفهمیدم،من اصن چرا باید به

حرف شما گوش کنم؟

سام دره گوش دنی جوری که من بفهمم

گفت

سام:وااای دنی ینی من 2سال باید این

خواهر زبون نفهم ترو تحمل کنم؟

دانیال برای اولین بار توی عمرش ازمن

دفاع کرد

دانیال:هوووی آقائه داداشش اینجاسا

سام انگار تعجب کرده بود چون چیزی

نگفت و نشست سره جاش

نفس:دمت گرم داداشی

دانیال:چاکریم

سام:میشه انقدر حرف نزنین و بشینین

سره جاتون؟

اینم هاپوییه واس خوشا

@caffetakroman

ای جووون جدبه

سام:پاشو بیا توی اتاقم باید قبل

عقد باهم بحرفیم.

نفس:این الان دستور بود یا خواهش؟

سام:دستور بود

نفس:پ شرمنده من با کسایی که بهم

دستور بدن کاری ندارم.اوکی؟

سام:دختره ی...

دانیال:سامی تو برو تابیاد من باهاش

حرف میزنم

سام:سامی نه سام.من میرم تا5 دقیقه

دیگه بالا باش

داشت میرفت بالا پشتش واسش

زبونم رو دراوردم

سام:میمون ادا درمیاره

من توی همون حالت موندم

@caffetakroman

دانیال:اجی من که بهت گفتم باهاش

درنیفت.

الانم لجبازی نکن.2ساله دیگه.تحمل کن

باشه؟

نفس:باشه حالا قیافتو شبیه خره شرک

نکن.

بعدم بی توجه به فحشایی که پشتم میداد

وارده اتاقه سامی جوون شدم

براووو چه اتاقیههههه.

سام:بیا تو ندید پدید

نفس:خودتی

سام:ببین من از الان بگم که اصلا حوصله

ی این مسخره بازیا و جرو بحثای بچگانه

رو ندارم این یک.

دوم اینکه تو فقط مثل کلفت اینجایی

یعنی هم باید کارامو بکنی.

@caffetakroman

هم اینکه رفتارای کندمو تحمل کنی

دانشگاتم که میری.

درضمن یه چیزی رو آویزه ی گوشت کن

تو به هیچ وجه نباید،نباید توی کارای من

دخالت کنی.گرفتی؟

اصلا نفسم بالا نمیومد

منی که توی خونه ی بابا از گل نازک تر

بهم نمیگفتن. الان شدم کلفت یه ادم سگ

سام:با توام افتاد؟؟

نفس:ازت متنفرم

سام:هه..دل به دل راه داره

حتما الان میگین میزنم زیره گریه

اما نه.من از همون بچگیم حتی اگه

میکشنم گریه نمیکردم بلکه فقط یه

پوزخنده خوجل تحویل میدادم

الانم همین کارو کردم.

@caffetakroman

یه پوزخند زدم که حسابی حرصشو دراورد.

تازه اولشه آقاااااا
از اتاق زدم بیرون اصلا حوصله ی امرو

نهیاشو نداشتم.

این شیر زخمی میمونه.

عروس خانم آیا بنده وکیلم شمارا به

عقد موقت جناب آقای سام اعتمادی

دراورم.آیا بنده وکیلم؟

نفس:با اجازه ی بزرگترا بله

اون دوسه نفری که اونجا بودن دست زدن

بابا:دخترم نمیگم خوشبخت شی چون

میخوای جدا شی.

ولی یه چیزیرو اویزیه گوشت کن این

آقاسام مارو عصبی نکن

و یه لبخند به سام زد

اونم یه لبخند یه بیشترشبیه پوزخند

بود زد

@caffetakroman

خلاصه با دنی و بابا خداحافظی کردیم و

راهیشون کردیم اصفهان

میخواستن باماشین برن که اعتمادی نذاشت

گفت باهواپیما برین ماشینتونو میفرستیم

دنیم که از خداخواسته بابا رو راضی کرد

ورفتن

الانم فقط من تو خونم و سامی و باباش

وبرادراش

راستی یادم رفت بگم سام دوتا داداش

داره به اسم های سامان وسامیار.

چه چوری گفتما به اسم های

هر دقیقه نگاه های هیز سامان رو

روی خودم حس میکنم.

مرتیکه ی هیز.

ولی بر عکس این دو تا داداش نچسب

اون یکی داداشش سامیار خیلی اقاس

@caffetakroman

همون اول باهاش جور شدم

جوری که صدای قهقه هامون بالا رفته

بود.

سامم که نگم همش چشم غره دخترونه

میرفت

اعتمادی:خوب دیگه بچه ها بیاین ما بریم

مزاحم عروس خانم نشین.

یه چشمکم به من زد.

خیلی مرده خوبی بود عاشقش شدم

سامان:!!!! بابا واسه چی بریم اینا که

باهم کاری ندارم

بعدم لحن صداشو یه جوره چندش اوری

کرد و ادامه داد

فک کنم اگه من باشم بیشتر خوش میگذره

مگه نه نفسس خانممم؟

نفس خانم رو کشید.منم جوابشو

@caffetakroman

ندادم.

که پرو بازم با اون نگاه هیزش خوردتم

سام:سامان بس کن تا یه بلایی سرت

نیووردماااا

سامان:اخی عزیزم غیرتی شدی

بابا بزار این خانم خوشگله دو روز ماله

من باشه بعد2سال ماله....

بامشتی که توی دهنش خورد خفه شد

منم وایساده بودم و این ماست نگاشدن

میکردم

سام جوری زده بودش که خونش بند نمیومد

اعتمادی:بچه ها بسههههههه

کل سالن ساکت شد

اعتمادی رفت جلوی سامان من گفتم

میخواد بگه چی شدیو اینا ولی

برخلاف انتظارم جوری زد توی گوشش

@caffetakroman

که برق از سره ماها که اونور بودیم

پرید

اعتمادی:اینو زدم تا حرف دهنتو بفهمی

بی غیرت اون زن داداشته

میفهمییی؟

سامان:نخیر نمیفهمم.چرا همیشه باید

چیزای خوب ماله این اقا باشه.

با این که این یه سره راهی بیش نیست

بعدم بی توجه به صورت های بهت زده

ونگران باباش و عصبی سام از خونه زد

بیرون

یعنی سام سره راهیه؟

اعتمادی:بع..بعدا حرف میزنیم.

سامیار بیا بریم

سام:صبر کنین

هر دوشون از حرکت ایستادن

@caffetakroman

سام:باید تکلیف یه سری چیزا معلوم شه

اعتمادی:گفتم بعدا

سام:ولی...

رفتن بیرون و درو کوبوندن

سام:چیه؟توهم مثل اونایی که قرار بود

بامن ازدواج کنن واسه پولم و فهمیدن

این ثروت ماله من نیست تعجب کردی

حتما میخوای طلاق بگیری اره؟

ولی من عمرا طلاقت بدم

باید زجر بکشی

نفس:واا من برای چی باید زجر بکشم؟

بعدشم من اینجا اومدم درس بخونم

نه واسه مال و اموال تو اومدم نه واسه

زجرکشی.افتاد؟

شاخاش دراومد از طرز حرف زدن من

@caffetakroman

نفس:باتوام افتاد؟

سام:خیلی پرویی،دارم واست

نفس:هه

سام:کوفت،اتاقت بالاس ببا بهت نشون

بدم

مرتیکه ی خول میخواد منو بترسونه

فک کرده من کم میارم،عمراااا

نفس:اهمه پس کجاس یه ساعت داریم

میگردیم

سام:صب کن میرسیم

طرز حرف زدنش یه جوری بود که

ناخواسته ترسیدم

سام:برو تو

نفس:اکی،مرسی که تا اینجا اومدی،هرییی

هووی کجا میای؟

همینجوری داشت بهم نزدیک میشد

@caffetakroman

تا این که خوردم به یه چیزه سفت

که کمرم نابود شد

حتی یه اخم نگفتم

سام:خوبه من از دخیای پرو و نترس

خوشم میاد

نفس:منظور؟

سام:منظورمو الان میفهمی

با تماس لباش با لبام فهمیدم داره چی

میشه

هرچی هلش میدادم لامصب عقب نمیرف

مثل چسب میموند

نفس:اه گمشو اونور

سام:هه..تازه اولشه

نفس:تروخدا برو اونور.

سام:اخی...داری به دسته من از دنیای

دخترونت خارج میشی خانم شجاع

@caffetakroman

منی که تا حالا تو عمرم یه بارم گریه

نکرده بودم یه قطره اشک از چشام چکید

نفس:گمشو اونور مرتیکه ی روانی

سام:اره گلم من روانیم،ولی تو باید2

سال با این روانی زندگی کنی

میفهمی 2سال باید به من سرویس

بدی

نفس:خفه شووووو ،دهنتو ببند

عمرا بزارم توئه مریض دنیامو

خراب کنی،میفهمی؟

نمیزارممم

سام:حالا میبینی

بعدم پرتم کرد روی تخت

نفس:گمشو اونور آشغال مامگه شرط..

سام:گله من،خوبه خودت میگی من

روانیم پس قرار مدار نمیشناسم

@caffetakroman

این داشت واسه خودش زر میزد که

من از پایین صدای درو شنیدم

یعنی اون لحظه داشتم از خوشحالی

بال درمیوردم.

واااایی میدونستم این دنی یه روزی

به دردم میخوره.

یه لحظه حس کردم که سام ترسید

اما سریع به خودش اومد و دوباره تو

جلد سرد و یخیه خودش رفت.

نفس:هه..درو باز نمیکنید جناب مهندس

قلابی؟

دوباره وحشی شد خواست سمتم هجوم

بیاره که دوباره زنگ در زده شد

سام:وهنتو میبندی وگر خودت میدونی

چیکارمیکنم

نفس:هیچ غلطی نمیتونی بکنی

@caffetakroman

سام:اتفاقا میتونم تو الان رسما زنه منی

با این حرفش انگار یه سطل آب یخ

ریختن روم

یه لبخند ژکند زد وبه سمته پله ها رفت

صدای دنی باعث شد از شک خارج شم

مگه اینا نرفته بودم

سرمو از پله ها کردم پایین ببینم چرا

برگشتن،صدای دنی رو شنیدم

دانیال:داداش شرمنده الان اومدم راستش

من موبایلمو جاگذاشتم.

میدونی که همه منتظره منن که بهشون

پی ام بدم یا بزنگم واسه همین برگشتم

سام حتی که لبخندم نزد باهمون اخمش

گفت

سام:باشه بیابرو بردار

@caffetakroman

دانیال:مرسی دادا

سام:خواهش

واااییچاره داداشم چقدر باهاش بد حرف

میزنه.

نفس:سلام دنی

دنیال:جوجه توهنوز بیداری؟

نفس:میبینی که.

دانیال:بعلههههه

نفس:چند دفعه بهت بگم ادای بزو گوسفندو

درنیارگوش کن دیگه

دنیال:چشم چون شما گفتی

نفس:خوب دیگه خیلی مزاحمم شدی من

برم بخوابم.

شب بخیر دنی جووون

اصلا اونم ادم حساب نکردم.

نه تروخدا بکنم.والا

@caffetakroman

دنیال:شب خوش اجی

به سمته اتاقم پرواز کردم.

از این بعید نیست دوباره وحشی شه.

روانییی

اووف خدایا چقدر امروز استرس کشیدماا

بازم خوبه...وای من گریه کردم اونم

جلوی این یالغوز

البته قطره بود....هرچند قطره قطره

جمع گردد وانگهی دریا شود

بگیر بکپ نفس نصفه شبی شاعرشده.

اوکیی نزن حالا

درو قفل کردم وبه خواب نانازم رفتم

سام:درو باز کن،دروبا کن کارت دارم

بابا بیا صبحونمو درست میخوام برم

هووی کپیدی؟

نفس:ای کوفت مگه من کلفتتم خودت

@caffetakroman

درست کن دیگه.

سام:اااا اینجوریاس باشه پس من رفتم

نفس:خوش اومدی

سام:پروووو

نفس:بیلاخ

سام:بی ادب

نفس:با ادب

سام:جرات داری درو بازکن رو در رو

حرف بزنیم

نفس:امم..چیزه حالا برو بیا بعد رو درو

باهم حرف میزنیم.

زیر لب یه ترسو گفت و رفت

خووب حالا من تا شب چیکارکنم

وای فردا باید برم ثبت نام دانشگاه

از همه بدتر این صبحه زود بیدارشدناشه

دره اتاقو باز کردم و رفتم توی آشپزخونه

@caffetakroman

اووف چقدر اینجا کثیفه

ماشالله چقدر تمیزه بچمون.

به حسن کچل گفته زکی.

خووب حالا من چی بخورم؟

دره یخچالو باز کردم دیدم به به.

از هرچی که بگی 3یا4تا هست

چقدر این کوفت میکنه.

تازه هیکلش اصنم بهم نمیخوره.

جالبهاا

هرچی که دمه دستم بودو برداشتم

و شروع کردم به خوردن

خوب به هر حال باید بچه ای که هنوز

تولید نشده تقویت شه دیگه

خلاصه یه دله سیر خوردم و هیچکدومم

جمع نکردم.

خونه ی اونه من جمع کنم؟

@caffetakroman

میخواستم برم سمته تلویزیون که چشمم

خورد به تردمیلش

اوههه بهم چشمک میزنه.

میخواستم برم روی تردمیل که دستم

خورد به گلدونه بقله تردمیل

و شترق شکست

خوشگلم بودااا

ولی خب به من چه این زیره دست و پائه

بهش توجهی نکردم و سوار تردمیل شدم

خوبه خوشگله.

هینجوری داشت اروم واسه خودش میرفت

که احساس کردم خسته شدم

شیشه ی ابی که بقلم بودو برداشتم

دوقلپ نخورده بودم که دیدم تند شد

داشتم با مخ میوفتادم زمین که اب از دستم

افتاد.حالا کجا؟

@caffetakroman

روی این سیم کشی های تردمیل و

تردمیل سوخت...

هرکاری میکردم روشن نمیشد.

خو چیکار کنم اینم مثله صاحبش عصاب

مصاب نداره قاطی کرده.

بهش توجی نکردم و راه افتادم سمته

آشپزخونه که ناهار درست کنم

خووووب حالا چی درست کنم؟

منم که ماشالله انقدر تو آشپزی استعداد

دارم که همیشه میسوزونم.

همیشه دنی بهم میگفت تو یه روزی

سرآشپزه موشا میشی.

واااای من عاشق قرمه سبزیم.

چه شود با آشپزیه من.

یه فکرشیطانی به سرم زد.

هاهاهاها آقا سام یه قرمه سبزی واست

@caffetakroman

درست کنم که انگشتاتم بخوری

حالا باید توش چی بریزم؟

آهاااا مامان جووون.

تلفنو برداشتم وشماره مامانو گرفتم

مامان:بعله

نفس:سلام برمامی خودم

مامان:اا سلام دخی تویی؟چه عجب

شما یه زنگی به من زدی

نفس:مامان خوبه من دیشب تازه راه افتادما

مامان:حالا بگو چی میخوای که زنگ زده

نفس:ماماااان مگه همیشه باید کار

داشته باشم که زنگ بزنم؟

مامان:بگووووو

نفس:اممم...راستش میخواستم بدونم

چطوری باید قرمه درست کنم؟

مامان:پ بگو.....

@caffetakroman

خلاصه دستور پختشو از مامان گرفتم و

شروع کردم به درست کردن

ساعت10پس چرا نمیاد؟

من به خاطر این ناهارم نخوردم

صدای چرخش کلیدو توی درشنیدم

بدو بدو به سمتش رفتم

نفس:هیچ معلوم هست تو کجایی؟

سام:برو اونور خستم.

حوصلتو ندارم

نفس:یعنی چی خستم؟

من زنتم چه متوقت چه دائم.

سام:گفتم دهنتو ببند اصلا الان حوصلتو

ندارم

نفس:!!! خیلی خوب حالا بیا واست شام

درست کردم

@caffetakroman

چشاش از حدقه زد بیرون.

سام:چی؟تو؟شام؟اونم واسه من؟

نفس:بله همسره عزیزتر ازجانم(که به خونت تشنم)

سام:کم داری؟

نفس:ها؟

سام:میگم رد دادی؟؟

نفس:حرف نزن بیا شام دیرشد

سام:اوکی برو میام

یه لبخند شیطانی زدم وبه سمته آشپزخونه راه

افتادم

برنجش که ته گرفته بود.خورشتشم که انقدر

نمک زده بودم شده بود دریای نمک.

تازه ده تا لیمو انداختم ترشه ترش.

لوبیاشم که له شده بود.

یعنی به جرات میتونم بگم که بهترین آشپزه دنیام

یادم باشه باطل شد یه کلاس آشپزی برم وضعم

@caffetakroman

خیلی خرابه.

بیچاره شوهره آیندم.

بالاخره آقا سام افتخار دادن و اومدن پایین.

خوبه خوبه از تیپه اسپرتش خوشمان آمد.

سام:حالا به کشتنمون ندی

نفس:نه فقط...

سام:فقط؟

نفس:باید چشاتو ببندی اونم با این دستمال

سام:برو بابا میدونستم یه نقشه ای داری

نفس:نه به جوون تو بیا بخور دیگه.

من اینو با کلی عشق درست کردم

بعدم قیافمو ناراحت نشون دادم که فک کنم باور

کرد

سام:اوکی ولی به یه شرط

نفس:چی؟

سام:اگه چیزی توش ریخته باشی تلافی میکنم

@caffetakroman

نفس:باشه

چشاشو بستم اونم نشست پشته میز

داشت باخودش دعا میخوند که سالم بمونه

خندم گرفته بود اخه قیافش خیلی نامزه شده بود

اولین قاشقو که گذاشت توی دهنش

مساوی شد با پرت شدن صندلی و پرواز کردن

سام به سمته دستشویی

منم از خنده دلمو گرفته بودم.

از دستشویی که اومد بیرون قیافش

دیدنی بود.

یعنی درمرز منفجرشدن بود.

یاابالفضل شبیه این گاوایی شده که

پارچه قرمز جلوشون گرفتی.

تا اومد به سمتم حمله کنه با حالت دو خودم

رو توی اتاقم پرت کردم.

اوه اوه اگه تردمیل و گلدون رو ببینه

@caffetakroman

چیکار میکنه؟؟؟

فک کنم امشب باید اشهدمو بخونم.

بسم...

سام:نفسسسسسسسسس

وای دید

سام:نفس تو امشب زنده از دست من در

نمیای،مطمئن باش گله من.

این گلدون کادوی مامان بزرگم بود بیشعورررر

اگر باره گران بودیم رفتیم اگرنامهربان بودیم رفتیم.

سام:تا ابد که نمیتونی اون جا قایم شی

بالاخره میای بیرون دیگه

تردمیلمممممم

اینم تو سوزوندی؟

میکشمتتتتتتتت

نفس:!!! خوب وسایله تو جلوی دست وپان.

سام:خیلی پرویی به خدا من حاله ترو

@caffetakroman

میگیرم حالا صبر کن

نفس:هه..شتر درخواب بیند پنبه دانه

گهی تخم مرغ شانی خورد..بقیشو نمیدونم □ □

سام:حالا دیگه شتر مرغم شدم؟

نفس:بودی

سام:ببین من فعلا خوابم میاد فک نکن

کن اوردماااا.فردا حالتو میگیرم

نفس:دیشبم گفتی فردا حالتو میگیرم اگه

دقت کنی.

سام دیگه صداش درنمیومد فک کنم داشت

حرص میخورد.

وای که چقدر خوشحالم که حالشو گرفتم

خدایی حال میده آدم با شوهرش کل کل

کنه.

صبح باصدای کلاغ های مزاحم از خواب

نازم بیدارشدم.

@caffetakroman

ای کووووفت اومدن بالاسره من هی

غارغار باشه بابا بیدارشدم.

یعنی الان سامی خونس؟

به جهنم اصن هر کاری میخواد بکنه.

دره اتاقو باز کردم و از دسته ی پله ها لیز خوردم

رفتم پایین خیلی حال میده.

دلم یه کوچولو شیطنت میخواد.
(نه اینکه تا حالا نکردم)

موبایلمو برداشتم و شماره ی دنی

رو گرفتم به سه بوق نرسیده جواب داد

دانیال:بله

نفس:سلام بر چاله میدون خودم.

دانیال:سلاااام بازدم.چطور پطوری؟

نفس:باز تو به من گفتی بازدم؟

دانیال:آجی دلم برات تنگیده بوددد

نفس:ولی من اصلا

@caffetakroman

دانیال:ایششش اصلا لیاقت نداری من بهت

ابراز احساسات کنم.

راستی این دادای مارو که اذیت نمیکنی؟

یه لبخنده شیطانی زد وگفتم

نفس:نههه.من واسه چی باید دادای شما

رو اذیت کنم اون منو اذیت میکنه.

نمیدونی چقدر منو عذاب میده.

اگه بدونی

دانیال:چی کارمیکنه؟هرچند من بعید میدونم

تو کم بیاری

نفس:معلومه که نمیارم.منم جواب لطفاشو میدم

صد درصددد

دانیال"اکی دیگه داری مزاحمم میشی.

قطع کن که کلی کار دارم

نفس:عزیزم افتخاریه بامن حرف زدن که

تو نداری.

@caffetakroman

دانیال:بای هاانی

نفس:بای چاله.

نذاشتم ادامه بده و قطع کردم.

برم یه گشتی بزنم توی خونه.

(امیدوارم دیگه خرابکاری نکنه)

داشتم واسه خودم توی خونه گشت میزدم که

تلفن خونه زنگ خورد.

نفس:الو؟

سام:سلام بر همسرم عزیزم،چطوری خوشگلم؟

ها؟این الان چی گفت؟

نفس:سلام توخوبی؟

سام:مگه میشه باتو حرف زد وخوب نبود؟

میخواستم بگم امشب قراره بریم پارتی

جشن تولد دوست دخترمه خواستم باهم بریم.

این چقدر پروئه،زنگ زده میگه توللدوست

دخترمه،تازه نمیگه سابق.

@caffetakroman

نفس:باشه عزیزم کی؟

انگار جا خورد اینو از مکثش فهمیدم.

سام:ساعت6 میام خونه حاضرباش.

نفس:باشه گلم فعلا

سام:بای

یه جشنی نشونت بدم که صد تاجشن ازش بزنه بیرون.

مطمئنم یه نقشه ای داره وگرنه چرا منو ببره؟
خوب حالا چی بپوشم؟

دره کمدمو باز کردم .

یه لباس سفید کوتاه که تا زانوم بود.

وپایینش مدل عروسکی و بالاش طلایی

بود برداشتم.

یه بار اینو بیشتر نپوشیده بودم.

خووووب عالیه همینو میپوشم.

اوه اوه ساعت5من هنوز موهامم خشک

نکردم.ولی تا میتونستم خودمو سابیدم

فک کنم جاش بمونه.

@caffetakroman

موهامو بابیگودی فر کردم.موهای فر

خیلی بهم میاد.

آرایشمم یه رژه قرمز(قرمزاا)

با کرم پودر،رژ گونه خیلی کم زدم.

چشامم که مثل همیشه خوشگل درست
کردم

خووووب دیگه چیزی کم ندارم.

خودمونیمااا ولی چه جیگری شدم.

خوش به حال سامی که همچین هلویی

گیرش اومده.

سام:نفس،نفسی.نف...

تاچشمش بهم خورد نزدیک بود سکته

ناقص بزنه.

نفس:هووووعمو کجایی؟

سام:امم..چیزه چه عجب قیافتو درست کردی

نا اون موقع فک میکردم عقب افتاده

@caffetakroman

قیافت شبیه منگولا بود.

الان میبینم نه اونقدراهم که فک میکردم

بد نیستی

مارو باش فک میکردیم الان میگه واای

نفس چه قدر خوشگل شدی

ولی نه این عمرا از این حرفا بزنه.

سام:خوب بریم؟

نفس:اره بریم
سوار ماشینش شدیم وراه افتادیم سمت

تولد دوست دختررررش.

سام:پیاده شو

نفس:نمیگفتیم من قصد نداشتم اینجا

بشینم.

سام:تو اونجا خواهره منی اکی؟

نفس:اخیی دخیه ناراحت میشه؟

سام:اره.منم دوست ندارم اصلا اون ناراحت

باشه.حالاهم بیا بریم دیر شد.

@caffetakroman

واووووو اینجا دیگه کجاس؟

همه مسته،مست بودن وتوی هم میلولیدن

از دور یه دختررو دیدم که داره سمتم

میاد.

ژووون چه هیکلی داره.

ولی همه جاش عملیه.

یه جایه سالم توی بدنش نی.

اومد سمته سام و دستشو دوره گردنش

انداخت ولباشو چسبوند به لباش.

در کمال تعجب سام هم همراهیش کرد.

پروووو.

خجالتم خوب چیزیه والا.

پوووف دلم میخواست همین الان از

این جا خارج شم.

هواش خیلی گرفته بود.داغ کردم.

سام یه لبخنده چندش اور زد و روبه من

@caffetakroman

گفت

سام:نفس جان اینم از عشقه من که حرفشو

زده بودم طرلان.

طرلان جان اینم خواهره منه نفس.

طرلان دستشو سمتم دراز کرد.

طرلان:سلام گلم من طرلانم خوشبختم

اووف فهمیدم دیه.

منم دستمو خیلی یخ توی دستش گذاشتم

و فقط یه خوشبختم گفتم.

طرلان:شامی ژووون اجی نازی داری

اه اه شامی ژوون چه با ناز حرف میزنه

فقط تونستم یه مرسی و یه لبخنده

خیلی مصنوعی بزنم.

سام:آره عشقم بریم.

دسته همو گرفتن و جلوی من راه افتادن

طرلان:خشگله خانم برو لباساتو اونجا درار

@caffetakroman

نفس:باشه مرسی

داشتم میرفتم پشتش یه شکلک درآوردم

که یه پسره که اونور تر وایساده بود دید

یه لبخند چندش اور زد وبهم نزدیک شد

پسره:سلام جیگر.افتخار آشنایی میدی؟

نفس:سلام.نه

پسره:اوا چرا پسر به این خوبی دیگه

کجا میخوای پیداکنی.

نفس:آقا لطفا برو اونور مزاحم نشو

داشتم از بوی گنده مشروبش خفه میشدم.

نفس:باتوام میگم برو اونور.

پسره:اا چرا ناز میکنی؟بیادیگه.

نفس:واایای چقدر تو زبون نفهمی میگم

ن م ی خ و ا م

پسره دستم رو گرفت بزور میخواست

وارده یه اتاق کنه.

@caffetakroman

هیشکی حواسش به من نبود حتی سام

صدای آهنگم انقدر زیاد بود کسی صدانو

نمیشنید.

خدایا چیکار کنم؟

نفس:میگم ولم کن هرکول دوهزاری

هوووی گراز.شاس...

با سیلی که بهم زد مزه ی خونو توی

دهنم حس کردم.

پسره:تقصیره خودت بود گفتم حرف نزن

نفس:کمک،کمکککککک هیچکی صدامو

نمیشنوه؟

دیگه دارم دیوونه میشم.

پسره دره یه اتاقو باز کرد و منو پرت

کرد توش.

پسره:خب خوشگله.یه امشبو باید بامن

خوش بگذرونی.مگه بده؟

@caffetakroman

نفس:خفه شو آشغال

پسره:جووون نازتم میخرم.

به سمتم یورش برداشت

نفس:یعنی گاوم از تو بیشرمیفهمه

من نمیدونم چرا گریم نمیاد.

اه بیا دیگه لعنتی شایدبیخیالم شد.

باصدای در نزدیک2متر دوتامون پریدیم

فک کنم شکست

اووف این که سامی.

سام:شما داشتین چه غلطی میکردین؟

نفس:یعنی چی چه غلطی میکردیم این

داشت به من تجاوز میکرد بعد تو میگی..

سام:تویکی دهنتو ببند که خونه حسابی

حالتو میگیرم.

نفس:بابا من که ..

@caffetakroman

سام:هیسسس به اندازه ی کافی اعصابمو

امشب خورد کردی

بپوش بریم

طرلان:اما شامی هنوز که زوده تازه کادوهارو

که هنوز باز نکردیم

تازه چشمم به این افریطه افتاد

طرلان:تازه ما که نباید به خاطره یکی

دیگه(به من اشاره کرد) از کارامون

بیوفتیم.

تازه معلوم نیست چند بار..

باسیلی که تو گوشش زدم حرفش نصفه

موند.

نفس:حرف دهنتو بفهم،بفهم داری چی میگی

طرلان:تو چه گهی خوردی دختره ی ....؟؟؟

سام:بس کنینننن

برو گمشو بپوش زود بریم

@caffetakroman

دیگه غرورم اجازه نداد بیشتر از این

اونجا بمونم.

به سمته ماشینه سام رفتم و درو کوبوندم

سام با قیافه ای کپیه میرغضب سوار

ماشین شد.

اوه اوه این چرا انقدر بد نیگا میکنه

نفس:ببین من....

سام:دهنتو ببند خونه حرف میزنیم.

تارسیدن به خونه هیچ حرفی بینمون

رد و بدل نشد.

غیر از نگاه های گاو بی گاه سام.

سام:گمشو پایین

نفس:خیلی خوب حالا هار نشو.

تا این حرفو زدم سگ شد و دستمو

باشدت چنگ زد و پرتم کرد پایین که

باعث شد سرم به دیوار بخوره و خون بیاد

@caffetakroman

نفس:هووو چته وحشی؟

سام:چت شد؟

نگا مثلامیخواد حالمو بپرسه

نفس:خوبم شما خوبی؟

از بچگی از اونایی نبودم که خون ببینم

غش و ضعف برم

سام:پاشو بریم خونه که کارت دارم اساسی

اووف خدا به خیر بگذرونه

مثلا داشت به من تجاوز میشد این حرص

میخوره؟

سام:تو با کامی چیکار داشتی هان؟

نفس:بابا من با کامی جوون شما کاری نداشتم

اون با من کار داشت

سام:منظور؟

نفس:وااای چقدر تو خری

سام:درست حرف بزناا

@caffetakroman

من دنی نیستم

نفس:خخخ یعنی دنی خره؟

سام:حالاا

از اول تعریف کن ببینم چی شده

همه چیزو از اول تا اخر واسش تعریف

کردم

اونم خیلی ریلکس گوش داد

نفس:هیچی دیگه تو درو باز کردی و اومدی تو

سام:من این مرتیکرو آدمش میکنم حالا

دیگه با ناموس من کار داره

اونم چی تجاووووز

نفس:خوب بابا آروم باش.

الان من باید ناراحت باشم نه تو

سام:چقدرم تو واست مهمه

یه لبخند زدم فک کنم دهنم جر خورد

@caffetakroman

نفس:راستی؟

سام:ها؟

نفس:من از کی ناموس تو شدم؟

سام:از همون موقعی که زنم شدی

گرفتی؟

نفس:ایشش اصلامن میرم بخوابم

داشتم میرفتم تو اتاقم که سام گفت

سام:پ ماچ من چی شد؟

نفس:جاااان؟

سام:میگم ماچه همسره عزیزت چی شد؟

نفس:خیلی پرویی

سام:یه ذره بهت رو دادم باز پرو شدی

برو بکپ

نفس:نمیگفتیم میرفتم

سام:ببین دهنتو میبندی یا ببندم؟

نفس:امم...الان که بک میکنم میبینم چقدر

@caffetakroman

من خوابم میادا!،شب بخیر

اه اه پسره ی عقده ای.

صبح باصدای شکمم از خواب بیدارشدم

اههههه اگه گذاشتن ما بخوابیم همیشه باید

با صدای یه چیزه مزاحم بیدار شما!!!

چایی ساز روشن کردم و نشستم روی

صندلی تا درست شه.

صبحانمو خوردم و میزو جمع کردم که

صدای موبایله مزاحمم اومد.

!!! این که دنیه

نفس:هان؟

دانیال:هان چیه بیشعور بابا برادره بزرگترت

درست حرف بزن.

نفس:سلاااام داداشه گلم،خوبی؟

زن و بچه ها چطورن؟

دانیال:خوبن سلام میرسونن

@caffetakroman

شوهره سگه شما کجاس؛

نفس:سره کاره

سام:اها.چیکار میکردی؟

نفس:هیچی اگه یه مزاحمی بزاره میخواستم

ماه پیکر ببینم.

دانیال:واااای دیدی چی شد؟

نفس:نه راستی احمد عاشقش شد؟

دانیال:وااای اسکول اونو نمیگم که

نفس:پ چی؟

دانیال:بگم سکته میکنی

نفس:اه بگو دیگه

دانیال:میلاد داره میاد ایران...تهران

نفس:دروغ نگووو

دانیال:!!! دروغم چیه..عمه گفت

واااای خدا عاشقتم

نفس:باشه من بعدا بهت میزنگم فعلا

@caffetakroman

دانیال:اکی بای

گوشی رو قطع کردم و انداختمش روی مبل

آخ جووووون

اه ساعت1 پس چرا این نیومد؟

با صدای کلید از فکر اومدم بیرون

جهش کردم سمته در خواستم فحش

جد وآباد بهش بدم که بادیدن صحنه ی

روبه رو نزدیک بود پس بیوفتم

این اینجا چیکارمیکنه؟

سام:سلام بر اجیه گلم.خوبی؟

تازه از شوک دراومدم.

نفس:سلام.این خانم به اصطلاح محترم

اینجا چیکارمیکنن؟

سام:منظورت زنمه؟

نفس:چی..چی؟

سام:میگم من طرلانو صیغه کردم.

@caffetakroman

نفس:چرا داری زر میزنی؟

یعنی چی زنمه،صیغش کردم

سام:واااا نفس نمیخوای به زن داداشت

تبریک بگی؟

زود باش

چشاشو یجوی کرد که هفت جد و آبادم

اومدن جلو چشمم

یه قدم سمته طرلان رفتم

یه لبخنده پیروزمندانه روی لب طرلان بود

که بیستر حرصم در میومد

نفس:مبارک باشه

یه پوزخند زدم. ویه تنه به سام زدم

وبه سمته پله ها رفتم

مرتیکه ی گاو رفته واسه من زن گرفته

ایش ایکبیری خانم چه ژستیم گرفته بود

سام:نفس شام مارو بیار توی اتاقموننن

@caffetakroman

اتاقمونو کش داد که حرصم دربیاد

ولی من اصلا برومم نیوردم

یه لبخند زدم وگفتم

نفس:باشه داداشی

فک کرده مثلا با این کارش من حرص میخورم

ولی باید بگم

زاااااارت.

شامشونو واسشون کشیدم وسمته اتاقشون راه افتادم

یعنی دربزنم؟

نه باو واسه چی در بزنم

مثه گاو سرمو انداختم رفتم تو.

دهنم وامونده بود.

اووووف این شوهره ماام ازاوناسا

راستش یه لحظه،فقط یه لحظه دلم

خواست جایه این طری باشم

سام:چرا وایسادی این بز مارو نگاه میکنی

@caffetakroman

غذارو بزار برو دیگه

برای اولین بار بهم بر خورد

این فک کرده من کلفتشم این جوری

باهام رفتاره میکنه؟

نفس:باشه شما به کارتون برسید

مهم تره

درو بهم کوبیدم و اومدم بیرون

اگه من گذاشتم شما امشب بخوابین

به سمته اتاقم رفتم و خودمو انداختم

روی تخت.

خووووب حالا چیکارکنم

امممم میترسونمشون...نه

طرلانو خفتش میکنم...نه

اه اصن وللش

سرمو که گذاشتم رو بالش به خواب

@caffetakroman

عمیقی فرو رفتم

آخیش چه خواب خوبی بودا

از روی تخت بلند شدم وبه سمته

دره اتاق رفتم و بازش کردم.

از در که رفتم بیرون برعکس تصورم

نه سام بود نه طری.

بهترررر راحتم.

صبحونم رو خوردم و به سمته تلویزیون

رفتم که زنگ در زده شد

باتعجب به در نگاه کردم

یعنی کی میتونه باشه؟

درو باز کردم.

از تعجب و هیجان دهنم باز مونده بود.

نفس:میلاااد

میلاد:جووووونم خوشگلم

پریدم بقل میلاد که روهوا گرفتتم

@caffetakroman

نفس:وای خیلی دلم واست تنگیده بود

اینجارو از کجا پیدا کردی؟

میلاد:داداشه فضولت...مگه غیر از اون

کسی دیگه ای هم هست که بخواد آمار بده؟

نفس:معلومه که نه...بیا تو

میلاد ساکشو گذاشت کنار در و اومد تو

هاهاها از امشب نوبته منه که بچزونمت

آقا سامممم

نفس:خونه گرفتی؟

میلاد:نه هنوز پیدانکردم،واسه همین مجبور

شدم امروز بیام پیشت،یعنی دنی گفت

واسه تو و همسرت که مشکلی نیست؟

نفس:نه عزیزم

حالا اگه این سامه بزاره

نفس:خوب دیگه چه خبر؟

اونجا که زن خارجی نگرفتی؟

@caffetakroman

میلاد:نه باو زن کجا بود

تا شب با میلاد از هرچیزی حرف زدیم

انقدر فکمون گرم بود که متوجه نشدیم

سام اومد تو.

حالا خودتون تصور کنین دیگه من توی

بقل میلاد بودم که درو سام باز کرد واومد

تو.

یعنی خدا امشبو بخیر بگذرونه
سام:تو داری توخونه ی من چه غلطی

میکنی؟

جواااب بده.میگم داشتی چیکارمیکردی؟

نفس:به توچه؟

تومگه فضول منی؟

سام یه قدم جلواومد که یه قدم عقب

رفتم

باچکی که زد محکم پرت شدم روی زمین

توشک بودم و دستم روی صورتم بود

@caffetakroman

این چه غلطی کرد؟

نفس:توچه گهی خوردی؟

باچکه بعدیش به کل لال شدم و دوباره

روی زمین افتادم

میلادم این ماست وایساده بود مارو نگاه

میکرد

البته حقم داره اونم مث من توشکه

سام:نفس دهنتو ببند تا جرش ندادم

فهمیدیییی

نفس:توبه چه حقی رو من دست بلند میکنی هان؟

توکیه منی؟

عشقمی؟

دوست پسرمی؟

نامزدمی؟

آهانکنه دلتو به اون یه تیکه کاغذ که

مثلا شوهرمی خوش کردی؟

@caffetakroman

نه آقای محترم من باید به شما بگم که

کارای من به تو اصلا مربوط نیست

سام:اا نه بابا

نفس:آره بابا.

اصلا صب کن ببینم.

سوالی نگام کرد که ادامه دادم

نفس:شما که انقدر منو بازجویی میکنی

من باید به تویی که رفتی یکی دیگرو

صیغه کردی چی بگم؟

میلاد که دهنش از فرط تعجب اندازه ی

غار شده بود.

حقم داشت بدبخت.

میلاد:امم..میگم چیزه..میخواین..میخوای

من برم به خاطر من دعول نکنین

سام:معلومه که باید بری

@caffetakroman

بعدم یه نگاه بهش کرد که من به جای

میلاد شلوارم خیس شد.

میلاد:نفس خداحافظ

داشت میرفت سمته در که گفتم

وایساا

میلاد برگشت و سوالی نگاهم کرد که

گفتم

نفس:تو هیجا نمیری

سام:مگه دسته توئهه؟

نفس:بله که دسته منه

اگه میلاد بره منم میرم

سام:توخیلی غلط میکنی

بدون اجازه ی من حق آب خوردنم نداری

نفس:پس اگه میخوای بمونم باید بزاری

میلادم بمونه

سام:واگه نزارم؟

@caffetakroman

نفس:فک کنم بابای من و بابای تو باهم

شریکن نه؟

سام:خوب؟

نفس:خوب که خوب.

اگه رابطه ی من و تو بهم بخوره قطعا

رابطه ی پدرامونم بهم میخوره

واین باعث ضرر پدرامون میشه مخصوصا

پدره تو که بیشتر کارا رو دوشه بابای منه

نفس:حالا تونمیخوای که به ضرر بابات

تموم شه نه؟

مخصوصا که تویه سره راهی رو بزرگ

کرده وخیلی حق به گردنت داره.

مگه نه مهندس قلابی

به وضوح صدای شکستن غرورشو جلوی

میلاد شنیدم

@caffetakroman

خو به من چه میخواست مث ادم قبول

کنه میلاد بمونه

سام:اصلا هر غلطی که دلت میخواد بکن

ولی یادت باشه این کاراتو

وبه سرعت از جلوی چشممون محوشد

میلاد:کاره خیلی اشتباهی کردی نفس

خیلیی

نفس:به من چه میخواست بزاره بمونی

میلاد:تونمیفهمی شکستن غروره مرد

جلوی یه غریبه واسه یه مرد یعنی مرگ

واسه یه مرد غرور اولویته

بدون توجه به من از در رفت بیرون

و درو بهم کوبید

واا اینا چرا اینجوری کردن؟

یعنی واقعا من غرورشو شکستم؟

اه اصن به من چه میخواست به پروپام

@caffetakroman

نپیچه.

به سمته اتاقم رفتم و درو بهم کوبیدم

نمیدونم چرا ولی از دسته میلادم عصبانی

بودم..

اون واسه چی باید طرفه اونو میگرفت؟

اصلا از این به بعد از همه ی مردا بدم میاد

البته من از این حرفا زیاد زدم شما جدی

نگیرین.

صبح باصدای دادو بیداد یه نفر ازخواب

بیدار شدم.

اا این که صدای سامه.

یعنی باکی دعوامیکنه؟

درو باز کردم واز پله ها پایین رفتم

این که طرلانهههه.

صورتش غرق خون بود.

یعنی سام زدتش?

@caffetakroman

اونم عشقشو..هه

نفس:سام

هردوتاشون برگشتن سمتم.

نفس:چی شده؟

سام با چشمای به خون نشسته بهم نگاه

کرد و گفت

سام:نفس الان اصلاحوصلتو ندارم گمشو

برو تو اتاقت

واا مگه من چی گفتم اینجوری میکنه

بهش توجه نکردم و رفتم سمته طرلان

نفس:خوبی؟

طرلان یه نگاه بهم کردکه خشم و عجز رو

هردو باهم داشت

طرلان:اره خوبم

میخواستم دستشو بگیرم که بلند شه که

دستم از پشت به شدت کشیده شده

@caffetakroman

و افتادم توی بقل یه فرد.

واای چه ادکلنه خوش بویی زده شوورم

وجدان:خاک توسرت نفس الان موقعه ی

این چیزاس

سام:مگه من به تو نگفتم گمشو اتاقت؟

چرا انقدر باعصابه من بازی میکنی نفس

نفس:امم..خوب این که دعوانداره میرم

وبه سمته اتاقم راه افتادم

اینم یه چیزیش میشه ها

داشتم میرفتم که دوباره صدای چکه

سام رو شنیدم

خواستم برم پایین که عقلم میگفت نرو

واسه همین رامو کشیدم ورفتم بالا

اا راستی من دیروز باید میرفتم واسه

ثبت نام.

تا فرداهم که بیشتر فرصت ندارم.

@caffetakroman

واااای نفسس

پامو کوبیدم به زمین و رفتم سمته اتاقم.

اهه من گشنمه به خاطر اینا باید اینجا

حبس شم.

شت

درو بازکردم و از پله ها پایین رفتم

واااای خدا خونه چرا اینجوری شده؟

طرلانم نیست.

سامیارم یه گوشه نشسته بود و داشت

سیگار میکشید

2تاشیشه ی الکلم تموم کرده بود

خدایا نمیره بیوفته رو دستمون.

یه قدم به سمتش رفتم

نفس:سااام...سام...هوی عمو خوبی؟

سرشو اورد بالا و باچشای قرمزش

@caffetakroman

روبه رو شدم

سام:بیا بشین اینجا

انقدر محکم گفت که میترسیدم قبول

نکنم.

رفتم سمتش و بقلش نشستم.

دستشو دوره گردنم حلقه کرد

جوری که کم مونده بود استخونام بیاد

تو دهنم.

سام:میخوای از زندگی من بدونی؟

از این سوالش تعجب کردم ولی گفتم

نفس:ار..اره

سام:نمیدونم چرا میخوام واسه تو تعریف

کنم.ولی دلم میخواد خالی شم.

راستش وقتی تو دیشب جلوی یه مرده

غریبه اون حرفو زدی غرورم شکست

بدم شکست

@caffetakroman

تونمیتونی درک کنی که سره راهی بود

چه حسی داره.

این که هروز برادرت اینو توسرت بزنه چه

حسی داره.

نمیفهمی چون تو هم مادرتو داشتی همدرتو

هم برادرتو.

اصلا نمیتونی جایه من باشی

نفس:ببین من...

سام:هیس فقط گوش کن

چند ساله پیش که من 18سالم بود

فهمیدم که بچه ی این خونواده نیستم

مادر پدرم منو به خاطر پول فروختن

اونم به اعتمادی..کسی که توی همه ی

این سال ها کمبود مادر و پدرمو پرکرد

واسم

ولی همیشه همه چیزی بر وقف مرادت

@caffetakroman

نیست

یه روز که ...

سام:داشتم قهوه میخورم واسم خبر

اومد که مادر وپدرم مردن.

نمیدونستم الان بایدچیکارکنم یاچه حسی

داشته باشم.

حس نامفهموم وگنگی بود.

از یه طرف میگفتم اونا منو به دنیا اوردن(مامانشومیگه)

از یه طرفم میگفتم اونا منو ول کردن و

رفتن چرا ناراحت شم.

از اون روز به بعدمن هروز عصبی و داغون

تر میشدم تا این که...

تا این که رها اومد توی زندگیم.

خیلی دوسش داشتم.

یعنی میپرستیدمش اما..
اون به من خیانت کرد...با این که میدونست

من بدون اون میمیرم خیلی بی رحمانه

@caffetakroman

منو ول کرد ورفت.

یه پوزخندغمگین زد وادامه داد

سام:باعشقش رفت به گفته ی خودش

بعده یه سال فراموشش کرده بود بهم

خبر رسید که رها مرده.

تصادف کرده بود..

اولش شوکه شدم بعدش خنده ی حرصی

و عصبی کردم و گفتم دروغ میگین.

ولی همش واقعیت بود.

رهای من مرده بود.

بااین که بهم خیانت کرده بود بازم دوسش

داشتم.

وخلاصه بگم ک اونقدری هم که فکر میکنی

بی درد نیستم.

سنگ نیستم ولی کارامم دسته خودم نیست

الانم که دیدی اون طرلان عوضی رو زدم

@caffetakroman

واسه این بود که دردمو تازه کرده بود.

بهم با همونی که میخواست بهت تجاوز

کنه خیانت کرد.

منم البته حسی بهش نداشتم ولی...

اصلا دوست ندارم کسی منو بپیچونه

یا بازی بده.

شیرفهم شد؟

منظورشوفهمیدم.

فقط تونستم سرتکون بدم.

نفس:صیغه...

نزاشت ادامه ی حرفمو بگم گفت

سام:بعداظهر میرم باطلش میکنم

واز کنارم گذشت.

چه راحت

خله هاا ولی از یه طرفتم دلم واسش

سوخت .

@caffetakroman

جالبیش اینجاست که برای من این چیزارو

تعریف کرده

واقعا رفتارش غیرقابل پیش بینیه

از جام بلندشدم و جاسیگاری که پره

سیگارهای نصفه نیمه بود رو جمع کردم

غذاام درست کردم وسمته اتاقش راه افتادم

احساس میکردم به وجوده من مخصوصا الان

مطمئن شدم که نیاز داره.

دلم میخواد کمکش کنم.

در زدم

سام:بیاتو

دروبا پابازکردم و رفتم تو.

سام:کاری داری؟

نفس:خوب نه..ینی اره واست غذاآوردم

سام:ببین چون داستان زندگیمو برات تعریف کردم

هوابرت نداره من فقط واسه این..واسه اینکه

@caffetakroman

نفس:واسه اینکه چی؟

سام:اهههه اصن برو بیرون

نفس:اکی ولی بعداباهات کاردارم

خواست بیاد دنبالم که سریع اومدم بیرون

ودرو بستم

نمیدونم چرا ولی یه حسایی از امروز ب..

اه نفس خفه شو چی حسی؟

افکارمو پس زدم و به سمته اتاقه خودم رفتم

امشب میخوام یکاری کنم از این حال

در بیای آقای اعتمادی

یه لبخند شیطانی زدم وزنگ زدم به دنی

که همه ی دوستای خودش و سامی رو

دعوت کنه.

به سامیارم گفتم باسامان بیان.

دوسه تا از دوستای خودمم که تهران

زندگی میکردنم دعوت کردم.

@caffetakroman

به میلادم زنگ زدم که هم آشتی کنیم و

هم واسه جشن دعوتش کردم

مطمئم سامی اگه بفهمه عصبانی میشه

که جشن گرفتم

ولی خوب واسه خودشه دیگه.

سامی یه ساعتی موند ورفت شرکت.

مدیره دیگهه هروقت بخواد میره و میاد

کسیم چیزی نمیگه.

مشکله تموم دختراحالا چی بپوشم؟

یه ساعته الان جلوی کمد وایسادم

ولی هرچی میگردم لباسه مورده نظرمو

پیدانمیکنم.

اووف چی بپوشمممم

آهان این خوبه.

یه لباس سفیده خیلی ناز که حال ندارم

بگم چه شکلیه.

@caffetakroman

خوب همین خوبه از سرشونم زیاده.

یه دوش گرفتم و آرایشو و لباسو این

جور چرتو پرتارم درست کردم وپوشیدم

خووووب عاولی شدم.

خونرم که درست کردم.

فقط یه چیزی این پسره هرموقع دلش بخواد

میاد اگه دیر کنه چی؟

آبروم میره که.

زنگه خونه به صدا در اومد حول کرده بودم شدید.

اخه تاحالامهمون داری نکرده بودم
اا این که سامیه خودمونه چه عجب زود

اومده.

درو باز کردم که باقیافه ی فوق العاده

عصبیش روبه روشدم.

سام:تو راجبه من چی فکر کردی هان؟

فک کردی چون چارتا چیز از زندگیمو

@caffetakroman

گفتم یعنی عاشقت شدم؟

نه خانم هوا برت نداره من فقط واسه

این اون حرفارو زدم که خالی شم.

که غم و قصه هام کم تر شه.

نمیدونستم...

نفس:نمیدونستی؟

سام:هیچی...حالا بگو ببینم چرا مهمون

دعوت کردی؟

معنی این کارات چیه نفس؟

نفس:بابا من که کاره بدی نکردم فقط گفتم

شاید حالت بهتر شه

سام:یعنی با بودن سامان حاله من بهتر

میشه؟

نفس:بخدا من نمیخواستم ناراحتت کنم

سامی.

سام:به من نگو سامی یاده اون میوفتم

نفس:یاده ر..

@caffetakroman

سام:اره پس لطفا دیگه نگو

نفس:باشه پس لطفا بیا فعلا حاضر

شو مهمون میان الان

سام:باشه.

راستی خوشگل شدی

با این حرفش کیلو کیلو تو دلم قند میساییدن

به هر حال منم آدمم دیگه خوشحال میشم

کسی ازم تعریف کنه

نفس:ممنون

سام:خواهش

سام رفت بالا تا لباساشو عوض کنه منم

رفتم به غذا برسم

یعنی چیکار کردم که سام اومد خونه

انقدر عصبی بود ؟

یادم باشه ازش بپرسم.

زنگ در به صدادر اومد .

@caffetakroman

تغریبا میشه گفت یه کوچولو دوباره

استرس گرفتم.

درو که باز کردم قیافه ی شاد وشنگول

دنی وچند مرد دیگه نمایان شد.

ولی من انقدر ذوق زده بودم از دیدن دانیال که

اصلا اونا رو ندیدم.

نفس:دانیاللل

دانیال:نفسسسی

بعدم پریدیم بقل هم و تامیتونستیم همو تف مالی

کردیم

عادتمونه همه میبینیم (وقتی دنی از مسافرت میاد)

همین کارو میکنیم.

بالاخره بعده 5دقیقه از هم دل کنیدیم..

وگذاشتیم اون بدبختا بیان تو.

الان حدوده یه ساعته که همه ی مهمون ها

اومدن ومنه بدبخت همینجوری دارم کلفتی

@caffetakroman

میکنم یعنی اعصابم خط خطیه بدد

این سامانم که بااون چشای هیزش داره

درسته قورطم میده.

میترسم تو گلوش گیر کنم.

البته با این هیکل ظریفی که من دارم

راحت میرم پایین ولی..

سامان:به چی فکر میکنی خوشگلم؟

بله این به من چی گفت؟

خاک تو سرش مثلا زن داداششم.

یه ایش بهش گفتم و از جام بلند شدم

که برم دستمو گرفت.

واز اونجایی میدونین من دست وپا چلفتیم

همچین افتادم روش که گفتم بچه دار

نمیشه

آخه بدجاییش افتادم.

ولی دیدم اصلا به روش نمیاره وخیلی

@caffetakroman

ریلکس داره از من که تو بقلشم فیض

میبره

نفس:میشه ولم کنی؟

سامان:نه عزیزم اینجا جات راحته نفسم

اه این دنی و سام کجان؟

نفس:!!! اینجوریاس؟

سامان:اوهوم

نفس:باشه.

باید به این سامه بگم اینو جمش کنه.

دیگه حوصله ی اینو ندارمم.

موبایلمو به زحمت از بقلش برداشتم

اووف چقدر پی ام.

کی میره این همه رارو.

داشتم پی امامو میخوندم که یه لحظه

گفتم پرده ی گوشم به20قسمت مساوی

تقسیم شد.

@caffetakroman

سام:شما دوتا داشین چه غلطی میکردین؟

دوباره این جمع بست.

من به چه زبونی به این بفهمونم بابا به

من چه انقدر خوشگم؟

سقف ریخت.

قیافه ی دانیال خیلی باحال شده بود.

سرخخخ معلوم بود داره حرص میخوره.

خوب بخوره من که کاره بدی نکردم.

فقط حال بحث باهاشو نداشتم.

سام:هنوزم که نشستی رو پاش دختره ی

....

بااین حرفش قاطی کردم و یه چکه جانانه

بهش زدم.

این باخودش چی فکر کرده که هرچی دلش

میخود جلوی جمع به من میگه؟

اصن کسی جرعت نداره بامن اینجوری

@caffetakroman

بحرفه.

معلوم بود شکه شده.

سامان و دنیم هنگ بودن..

دانیال:دختر این چه کاری بود کردی؟

هه..اینم از برادره ما اولش که غیرتو وقتی

منو داد دسته این بوسید گذاشت کنار

الانم به جای این که از خواهرش دفاع

کنه از دوستی که سالی یکی دوبار میبینه

دفاع میکنه.

دانیال:باتوام این چه غلطی بود کردی؟

نفس:دانیال تویکی که دهنتو ببند که اصن

مردونگی رو توت نمیبینم.

به جایه این که از من خواهرت،ناموست

دفاع کنی که بهش انگ.....زدن

از این یارو دفاع میکنی

سام از شوک در اومد.

@caffetakroman

با یه حرکت خیلی سریع یورش برداشت

سمتم و تا میخوردم کتکم زد.

سام:آشغال عوضی، .... واسه من آدم

شدی؟

منو میزنی؟آدمت میکنم.

بزور سامان و دانیال و چند مرده دیگه

تونستن ازم جداش کنن
خر زور.

از دماغ و دهنم همینجوری خون جاری بود.

حالم دیگه داره از همه ی مردا بهم میخوره

از دور میلادو دیدم که داره باوحشت

به سمتم میاد..

میلاد:نفس...نفس خوبی؟

صداش گنگ شد.

جوری که دیگه هیچی نمیشنیدم و از

حال رفتم.

@caffetakroman

به سختی تونستم چشمم بازکنم.

یه نوره خیلی بد مستقیم به چشمم میخورد

تونستم چشمم رو کامل بازکنم.

چشمم رو که باز کردم باقیافه ی

ناراحت دنی و ناراحت و پر استرس

سام روبه رو شدم.

دانیال:بابا دختر توکه مارو نصفه جوون کردی

اصن توکه نازک نارنجی نبودی؟

چی شده شیطون میخواستی جلب

توجه کنی آرهه؟

میدونستم میخواد جو ر عوض کنه

سام:خوبی نفس؟

انقدر این جملرو با ترس گفت که یه لحظه

به خودم و سام شک کردم

نفس:خوب اره خوبم.

سام یه نفس از سره آسودگی کشید و از

@caffetakroman

اتاق رفت بیرون

نفس:واا این چش بود؟

من الان حالم بده این ناز میکنه؟

دانیال:بهش حق بده.

نگرانت شده بود.

نفس:هه...نگران؟؟

خودش زده ناکارم کرده بعدنگرانمم میشه؟

عجیبه والا

دانیال:منم واقعا متاسفم.

راستش...راستش سامان گفت اون گفته

بشینی و خلاصه جریانو تعریف کرد

من میبخشی خواهری؟

بخدا سامم خیلی پشیمونه

نفس:پشیمونیتون بخوره تو سرتون

راستی دنی من فردا چه جوری برم واسه

ثبت نام؟

@caffetakroman

دانیال:نمیشه من برم؟

نفس:نمیدونم.
نفس:دانیال برو دیگه دیرمیشه

دانیال:باشه بابا انقدر غر نزن رفتم

بزور این دانیاله خوابالورو از خواب

نازش بیدار کردم

دره اتاقم زده شد

نفس:بله

سام:سامم میشه بیام تو؟

نفس:آره بیا

به به این کتکا انگار بهش ساخته جایه من

مودب شده.

خیلی آروم و سربه زیر اومد تو.

و شروع کرد به حرف زدن

سام:نفس؟

نگاش نکردم ورومو کردم اونور.

پسره ی بیشعور هرغلطی دلش میخواد

@caffetakroman

میکنه بعد میاد منت کشی

سام:ببین نفس من نیومدم ازت معذرت

خواهی کنم چون اصن دلیلی بر این کار

نمیبینم.

توام اگه جایه من بودی غلط میکردی

ولی همین کارو میکردی

برگشتم سمتش و باچشای گرد شده نگاش

کردم

چقدر آخه این بشر پروئه.

...خدایا شفاااا

روکه نی سنگه پا قزوینه.

اصن سنگه پا باید جلوش لنگ بندازه

سام:پاشو بریم خونه.

صدامو انداختم رو سرم.

نفس:بیام خووونه؟توباخودت چی فکر

کردی هان؟

@caffetakroman

فک کردی یه دختره تنها وبی کس گیر آوردی

که هرچی گفتی به سازت برقصه؟

نه آقا من از اوناش نیستم.

حاضرم بی سواد بمونم تا باتو توی یه

خونه زندگی کنم روانی.

آشغال

صدای ساییده شدن دندوناشو میشنیدم.

اصن ایشالله دندوناش بشکنه.

آشغال عوضیه وحشی

سام:تاهمینجاشم که بهت چیزی نگفتم

فک کنم زیادی پرو شدی.

پاشو...پاشو تاعصبانی ترنشدم نفس

نفس:نمیام،نمیام،نمیام

سام:چرا بچه بازی درمیاری؟

من از اولشم بهت گفتم از این کل کل ها

@caffetakroman

ولوس بازیای بچکونه متنفرم

پس پاشونمیخوام باهات دعواکنم

نفس:دیگه بدتر از این میخوای چیکار کنی؟

(به زخمای صورتم اشاره کردم)

بازم میخوای دعواکنی؟

سام:اهه بس کن دیگه

زیادی لیلی به لالات گذاشتم هوا برت داشته.

خواست بیاد سمتم ودستمو بگیره که در باز

شد و دانیال اومد تو
یه اخمی کرده بود که من جایه سام ترسیدم

دانیال:اینجا چه خبره؟

سام:هیچی خانم ناز کرده میگه نمیام خونه

دانیال:من باتوحرف نزدم

با خواهرم بودم

هه...چه عجب آقا غیرتی شدن

تا الان که این ماست وایساده بود و

فقط نگاه میکرد.

@caffetakroman

سام:چته تو؟

دانیال:تازه میپرسی چته؟

زدی خواهرمو بی دلیل ناکار کردی

بد میگی چته؟

صورتشو ببین به چه روزی انداختی آشغال

ما به تو اعتماد کردیم

فک میکردیم آدمی پسفطرت

سام:حرف دهنتو بفهم دانیال

نزار حرمتامون بشکنه

دانیال:شکسته خبر نداری

نفس:بسه.

من بادانیال میرم

دانیال:الهی من فدات شم ببخش منو که

گیر این آشغال بی همه چیز افتادی

سام:دیگه داری تند میریاا

و یک بادمجون خیلی ناز بقل چشمه دانیال

@caffetakroman

کاشت

یه جیغ کشیدم و از جام پریدم سمته

دانیال که الان پخش زمین شده بود

نفس:داداشی خوبی؟

دانیال:خوبم زود برو لباساتو بپوش

نباید بیشتر از این پیش این نامرد باشی

نفس:باشه

به سختی لباسامو پوشیدم

داشتیم از در میرفتیم بیرون که سام

مچ دستمو گرفت

سام:نفس جایی نمیره غیر از خونه ی شوهرش

دانیال:اول اینکه دسته کثیفتو به خواهره

من نزن

دومم کدوم شوهر من شوهری نمیبینم

یعنی مردی نمیبینم

تو خودتو مرد میدونی که دست رو

@caffetakroman

ضعیف تر از خودت بلند میکنی؟

سام:من کاره اشتباهی نکردم.

بفهمین.

خوده تو اگه ببینی زنت تو بقل یه مرده

دیگس که اون مرد دشمنت باشه

چیکارمیکنی؟

دانیال:زود قضاوت نمیکنم آقای اعتمادی

درضمن نفس نیومده بود واست همسری

کنه واسه درسش اومده بود

که الان دیگه صلاح نیس پیشه یه

دیوونه ی زنجیره ای که تکلیفش با

خودش معلوم نیس بمونه

درضمن الانم که نزدمت فقط واسه حرمت

این چند سال دوستی بود که...

دانیال:نمیخواستم خراب شه که شد.

برو اونور.

@caffetakroman

تازه شما که عقد دائم نکردین

باطلش میکنیم.

دائمیم بود طلاق میگرفتین.

سام:باشه.برو.

اصن برو گمشو زودتر نمیخوام ببینمت

من میگم دیوونس شما بگین نه.

با دانیال وسام رفتیم وسایلم رو جمع کردیم

ساله دیگه درسمو ادامه میدم قرار شده

ساله دیگه باماما‌ن اینا برگردیم.

اگه بشه بخونم.فعلاچیزی معلوم نیست

سه سال بعد:

نفس:مامان حاضری؟

مامان:آره بابا اومدم

الان سه ساله که من از اونجااومدم بیرون

منظورم از پیش سامه

قرار بود یه سال بعدش بریم تهران که من

@caffetakroman

درسمو بخونم.

ولی قبول نکردن.

معلومه قبول نمکنن قانونه نمیشه هروقت

خواستم برم هروقت نخواستم بیخیال شم

خلاصه بهتون بگم قرار شده امسال برم که

درسمو بخونم.

راستی یادم رفت بگم صیغه ی منو سامم

باطل شد.

به مامان وبابا به درخواسته من نگفتیم

چراجداشدیم

نمیخواستم رابطشون با بابای سام خراب

شه.

چون این به ضرر بابام بود.

راجبه زخمای صورتمم که الان دیگه خوب شدن

گفتیم از پله ها افتادم

که مامان اون روز چه کرد.

@caffetakroman

اخییی یادش بخیر

البته کتک خوردنام نهاا کارای مامان

بابا:خانم دیر شد باماشین نمیریم که هر

وقت خواستی بری،

بدووو

مامان:اهه اومدم دیگه

با مامان وبابا ودنی سوار ماشین شدیم

وبه سمته فرودگاه روندیم

من از اول تا آخر هواپیما که کتاب دستم

بود و داشتم رمان میخوندم

رمان گناهکار.

محشره این رمان بهتون توصیه میکنم

حتما بخونیدش

ولی یه جاهایی که از دلارام خیلی حرصم

میگرفت همش بااین آرشام بدبخت لجبازی

میکرد.

@caffetakroman

از هواپیما که پیاده شدیم بوی

دود و دم خفمون کرد.

مامان که همش دهنشو میگرفت.

مامان:اه اه خفه شدم چقدر اینجا آب و

هواش گنده.

از دور یه مرد قدبلند وچهارشونه دیدم

که داره به سمتمون میاد

اا این که سامه.

چقدر شکسته تر شده

سام:سلام

مامان و بابا با روی خوش جوابشو دادن ولی من

ودانیال.

یه سلام خشک و خالی دادیم.

بابا:اا دانیال بابا سامه هاا چرا اینجا وایسادی؟

دانیال:هه..بله میبینمشون..فقط نمیدونم کجا

باید وایسم

@caffetakroman

بابا:دنی توچته؟

نفس:بابا چیزی نیست یکم عصابش خورده

بابا:دلیل نمیشه عصابش خورده اینجوری

برخورد کنه

سام:اشکال نداره بریم؟

نفس:بریم؟؟

سام:شما خونه روبه رویی من زندگی میکنین

نفس:چیییییی؟

بابا:اا دختر چته آره دیگه

ایشون به ما لطف کردن واسه مدتی که

ماانجا زندگی میکنیم.

خونه روبه رویشون رو اجاره کردن.

دانیال:لطفف کردن

حرفش بویه کنایه میداد تابلو بود

بابایه چشم غره به دنی رفت و دسته

مامانو گرفت وبرد سمته ماشین مهندس

@caffetakroman

به ناچار سوار ماشینش شدم.

قیافه ی دانیالم از وقتی سوار ماشین

شده توهمه.

وداد میزنه که با سام دعوا کردن ولی بابا

اصلا به روش نمیاره و یه سره صحبت

های چرتو باز میکنه.

سام از تو آیینه دوسه بار نگام کرد و یه

نیمچه لبخندی برام زد که واقعا واسم

عجیب بود.

از عجایب 7گانس سامو لبخند؟محاله

ماشین که وایساد من زود تر از همه از ماشین

پیاده شدم.

بابا:واقعا نمیدونم چجوری این لطفتونو جبران

کنم آقای اعتمادی

سام:من دیگه پسرتونم لطفا بهم بگین سام

اوهوع چه زود پسر خاله شد

@caffetakroman

اگه این داداشه من بوود چیکارش میکردم

شانس آورد
بابا:باشه پسرم پس از این به بعد توهم به

من بگو بابا

سام:چشم

حوصله ی این تعارف تیکه پاره کردنای

بابا و پاچه خواریای سامو نداشتم

نفس:خونه کجاست؟

بابا:اا دخترم یه لحظه صبر کن دارم صحبت

میکنم زشته

سام:نه دیگه شمام خسته ای برین تو

و درو واسمون باز کرد

یه خونه ی حدودا 160متری 2خواب

منو دنی مجبور بودیم تویه اتاق بخوابیم

البته من رو تخت اون رو زمین

که الانم داشتیم سره همین بحث

میکردیم

@caffetakroman

نفس:من رو تخت میخوابم

دانیال:من من من

نفس:چرا این بچه ها حرف میزنی خرس

گنده؟

نفس:من رو تخت میخوابم دیگه هم رو

حرفم نحرف

بابا:بس کنین مگه شما دوتا بچه این؟

زشته خجالت بکشین شما دیگه بزرگ

شدین.

دانیال:ببین چیکار میکنی

زشتههه

روتخت دراز کشید

نفس:هووی آقائه اونجا جایه من

دانیال:اصن باهم میخوابیم

نفس:نمیشه یعنی چی من پیش توبخوابم؟

دانیال:مگه چیه؟مگه ما دوس دختر دوس پسریم

@caffetakroman

که اینجوری میکنی؟

ناسلامتی خواهر برادریماا

به ترتیبت خرم کرد

چون متنفر بود از زمین خوابیدن

میدونست من کم نمیارم و اگه به بابا اینا

بگه اونا طرفه منو میگیرن

نفس:دنیی

دانیال:هووم؟

نفس:تومیدونستی؟

دانیال:چیو؟

نفس:چیو نه کیو؟

دانیال اخماشو کشید توهم و گفت

دانیال:نخیر نمیدونستم

نفس:باشه بابا نخور
الان یه ماهه که کارم شده دانشگاه رفتن

و خونه اومدن

@caffetakroman

رفتاره سامم به کل باهام عوض شده

مخصوصا طرزه نگاه کردنش

خاصههه

با صدای دوستم سحر از فکر دراومدم

سحر:کجایی تو؟

نفس:همینجا

سحر:آره جوون خودت من ترو نشناسم که

بدره لایه جرزه همین دیوار میخورم

با سحرهمون روزه اول دانشگاه دوست

شدم

دختره خیلی باحال و پایه ایه

نفس:سحری من دیگه میرم

سحر:باشع گلم

از سحر خداحافظی کردم و به طرف

دره دانشگاه رفتم که از چیزی که

روبه روم دیدم مونده بودم چیکارکنم

@caffetakroman

این اینجا چیکارمیکنه؟

حتما آقا اومدن دنبال دوس دختره جدیدشون

اومدم از کنارش رد شم که صدام زد

سام:نفس...صبرکن کارت دارم

برگشتم سمتش

نفس:بله؟

سام:میخوام باهات حرف بزنم

معلوم بود دو دله که بگه یانه

نفس:خوب بگو

سام:اینجا نمیشه

نفس:یعنی چی اینجا نمیشه

سام:خواهش میکنم لجبازی نکن بیا بریم

یه کافی شاپی چیزی حرف بزنیم

نفس:ولی من اصلا..

سام:خواهش کردم نفس تو تاحالا دیدی من

از کسی خواهش کنم

@caffetakroman

نفس:اووف باشه

سوار ماشینش شدم،اونم سوارماشین شد

وبابیشترین سرعت ممکن به جایی که

میخواست بره روند

نفس:هووو چته آروم تر برو

یه نفس عمیق کشید که فک کنم داشت

سعی میکرد چیزی نگه

سام:چشم

ویه لبخند زد که دهنم اندازه ی غار علیصدر

باز موند

این کجا و اون سام مغرور کجا؟

ایول انگار نبود من بهش ساخته
سام:پیاده شوو

نفس:چه زود رسیدیم5دقیقه هم نشد

سام:ماانیم دیگه

وارده سالن شدیم یه جایه کاملا شیک

@caffetakroman

و رویایی بود

نفس:اینجا چرا هیچکس نیست

انگار یه ذره استرس گرفت ولی سریع

به حالته قبلش برگشت و گفت

سام:میفهمی

وبه گارسون اشارا کرد که بره

نفس:خوب میشنوم

سام:راستش چطوری بگم..من

یه نفس عمیق کشید وگفت

سام:دوست دارم

نفس:ها؟

سام:میگم دوست دارم

نفس:حالت خوبه؟

هنگ کردم توی اون لحظه نمیدونستم

باید چیکارکنم

سام:میدونم باورت نشده ولی من واقعا

@caffetakroman

دوست دارم

شاید باورت نشه یعنی حتما نشده

ولی من واقعا به توعلاقمند شدم نفس

اینو از وقتی تو از پیشم رفتی فهمیدم

سرشو انداخت پایین و ادامه داد

سام:و بابت کارایی که کردم واقعا متاسفم

نفس:همین متاسفی؟
نفس:توهیچ میدونی من تویه اون چند

وقت چی کشیدم؟

نمیتونستم تو روی دوستام نگاه کنم

چون قیافمو داغون کرده بود

اصن تو خیابون نمیتونستم برم

تویه هیچ جمعی شرکت نمیکردم

فقطم یه خاطره تویه آشغاله پست بود

دیگه آخرای حرفام اشکام مث جی میریختن

من به خودم قول داده بودم نذارم هیچ

آشغالی اشکنو در بیاره اما این...

@caffetakroman

سرشو بلند کرد دید دارم گریه میکنم

فقط داشت با چشای گرد شده نگام میکرد

معلوم بایدم نگاه کنی

الان تو دلش کلی خوشحاله

شایدم راست میگه

اهههه کلاگیج بودم گیج تر شدم

خدایا این چرابامن اینکارو میکنه؟

حتما میخواد عاشقم کنه بعدم ولم کنه

بره ولی کور خونده عمرا گولشو بخورم

ولی اگه راست بگه چی؟

همینجور ی باخودم درگیر بودم که گفت

سام:ببین میدونم حتما باورت نشده

یا فکرمیکنی دروغ میگم

اما باورم کن تمام حرفام راست و از ته

قلبم بود

@caffetakroman

خواهش میکنم یه فرصت دیگه بهم بده

نفس..خواهش میکنم من توی این چندوقت

که رفتی فهمیدم چقدر دوست

دارم و وابستت شدم

نفس:هه...تو گفتی و منم باور کردم

ادم تویه این مدت کم چطوری میتونه

عاشق بشه؟

پشته گوشای من مخملی نیست

خداحافظ

سام:مطمئن باش بدستت میارم

نفس:شتر درخواب ببیند پنبه دانه

سام:خواهیم دید

نفس:میبینیم بای

سام:میرسونمت
حوصله ی مخالفت نداشتم واسه همین

قبول کردم

از سکوت توی ماشین بیزار بودم

@caffetakroman

نفس:میشه آهنگ بزاری؟

سام:چشممم

سلاااام بامرام

شدی شبیه باورام

آسه دلو رو میکنم

تاکه برقصی توبرام

میدونی کیم؟

دوباره تهی

بم میگی خاصی

اینو خودم میدونم

تومنو میخواستی آره؟

اینم خودم میدونم

ااا عجیبم معلومه نه؟

دنباله بهونم

که فقط بزنم بکوبم من بیخیال زمونم

@caffetakroman

مثل همیم دوره هم جمیم

حالمون خوب

مدمون جور

توهمه بهتریم

اااا وای که چقدر بامرامی

توشبیه باورامی

دنیا به کامم شیرینه

تا وقتی که توباهامی

یه ذره قرای ریز دادم که از چشمه

سام دور نموند یه لبخند که دله آدم ضعف

میره زد ولی من خیلی نرفت
(اره جوون خودم)

سام:رسیدیم

نفس:مرسی که رسوندیم

سام:قابله عشق تورو نداره

برای اولین بار تو عمرم خجالت کشیدم

@caffetakroman

وسرمو انداختم پایین

سام:خجالتتو بخورم

دانیال:سلام

با صدای دنی فهمیدم خیت شدم

نفس:من برم دیگه خدافظ

بدو بدوبه سمته خونه رفتم

مامان:سلام نفسی چرا انقدر هولی

نفس:سلام مامان چیزی نیست

وبه سمته اتاقم رفتم

بابا نفس چته؟

چرا اینجوری میکنی؟

اووووف من فازم چیه؟

یه بار ازش متنفرم یه بار...اه خسته شدم

فکرمو بیشعور درگیر کرد و رفت

یه نفس عمیق کشیدم ولباسامو عوض

کردم وبه پذیرایی رفتم

@caffetakroman

نفس:دنی خره ی من چطوره؟

اوه اوه این چرا انقدر اخماش توهمه

دانیال:نفس بیا اتاق کارت دارم

اینو کجای دلم بزارم

دنبالش راه افتام

دانیال درو بست و دستمو گرفت و نشست

روتخت

منم گذاشت رو پاش

دانیال:نفس این خرفا چی بود سام به من

گفت؟تو سامو دوست داری؟

من؟؟؟

نفس:معلومه که نه اون چی بهت گفته؟

سام:گفت دوست داره توام دوسش داری

ولی ازش فرار میکنی

میگفت خودت نمیدونی دوسش داری

ولی دوسش داری

@caffetakroman

نفس:برو بابا من اگه دوسش داشتم

واسه چی نباید میگفتم؟

دانیال:نمیدونم

ولی من عشقو تو چشاش دیدم
نفس:توچی داری میگی دانیال؟

اون صورتمو ترکوند خوبه خودتم

میدونی اون حال روانی درست

نداره

دانیال:اره...اون توی این چند وقت همش

پیش روانشناس میرفته

والان کاملا خوب شده

گفت فقط به خاطر نفس رفتم

اون موقع امیدی به زندگی نداشتم که

نرفتم ولی الان نفس هست

نفس مجبورت نمیکنم ولی راجبش

فکر کن خوب؟

@caffetakroman

نفس:فک میکنم ولی قول نمیدم

دانیال ای من قربون آجیم بشم بیا بریم

ناهار الان مامان غراش شروع میشه

یک ماه از اون روز میگذره و هر روز سام

یا خونمون میاد یا دمه دانشگاه

جوری که بابا فهمیده وحراست دانشگاهم

هی گیر میده

بابام اینا میگن هرجور خودت صلاح میدونی

همه راضین ولی من هنوز باخودم درگیرم

از یه طرف میگم دوسش دارم از طرف

دیگه...

موبایلم زنگ خورد بدون اینکه بهش نگاه

کنم جواب دادم

سام:ن..ف..س

صداش خیلی بد میومد احساس میکردم

واسش اتفاقی افتاده

@caffetakroman

نفس:الو سام خوبی؟

سام:نه...یا..د..ته ...گف..تم..ا..گه ...تا..ما..هه...

دی..گه..قبول ...نکنی ...خودمو...میکشم

دیگه چیزی نشنیدم وبه سمته خونش

راه افتادم

توراه فقط دعا میکردم واسش اتفاقی نیوفتاده باشه

نفس:آقا لطفا تند تر برو

راننده:خانم دیگه بیشتر از این؟

اگه نمیخوای پیاده شو

اههه گیر چه آدم زبون نفهمی افتادم

نفس:باشه ولی ازتون خواهش میکنم

یه ذره تند تر برید پایه مرگ و زندگی

وسطه

رانندهه یه ذره سرعتشو بیشتر کرد

مث لاک پشت میره

بعده 5دقیقه رسیدم با کلی چونه زدن

@caffetakroman

با راننده

در چرا بازه؟

نفس:ساااام....سام..سا...

حرفم با دیدن سام خونی رو زمین

نصفه موند

نفس:احمق تو باخودت چیکارکردی؟

چیکار کردی دیووونه؟

هق هقم بلند شده بود.

سام:گف..گفته..بود..م..دوست...دارم...گفته..

بودم..بی..تو...نمیتونم...نفس...من...ترو

نفس:تروخدا چیزی نگوبزار...بزار بریم..

بیمارستان..خوب شدی هرچی خواستی

بگو خوب؟

سام:نفس...من.فکر..نکنم...بتونم..

دستمو گذاشتم روی لبش تا ادامه نده

@caffetakroman

نفس:تروخدا

نفس:اهه اینجوری حرف نزن دیگه

میبرمت بیمارستان خوب میشی

موبایلمو برداشتم و به اورژانس زنگ

زدم.

دسته سام تو دستم بود.

یهو دیدم دستش بی حس شد

و از دستم افتاد

نفس:سام خواهش میکنم نخواب...سام

نخواب...نخواب لعنتی نخواااب

من دوست دارم نخواب

الان دو روزه که سام تو کماست .

ولی دکترا میگن علایم حیاتی خوبه.

وامکانه خوب شدنش بیشتر از مرگه

منم همش کارم شده دعا کردن واسش

باباش خیلی شکسته شده.

سامان وقتی فهمید گفت میخواد باهام

@caffetakroman

حرف بزنه.

گفت اونروز از قصد اون کارو کرده

وگند زده به زندگیم

شاید اگه اون این کارو نکرده بود...

الان تویه این وضعیت نبودیم...دیگه

از این اگه ها خسته شدم.

سامان میخواد بعده خوب شدنه سام بره

آمریکا

میگه اینجا من آینده ای ندارم

منم الان نشستم تونمازخونه ودارم دعا

میکنم

بابا وقتی فهمید ماهمو دوست داریم

گفت بلافاصله بعده خوب شدنه سام

باهم ازدواج میکنیم

منم از خداخواسته

(بعضیا راجبه خودکشیه سام پرسیدن سام تیربه خودش زده)

@caffetakroman

سامیار:نفسسس...نفس

نفس:چیه..چی شده؟

سامیار:نفس..سام

نفس:سام..سام چی ..چی شده؟

سامیار:نترس...سام بهوش اومده

تنها اسمیم که گفته نفس بوده

کم مونده بود از خوشی زمینو گاز بگیرم

خدایا شکرت واااای

بدو بدو سمته اتاقه سام رفتم

سام:نف..نفس

نفس:جاان نفس...عشقمم

سام:نفس تو؟

نفس:اوهوم

سام:بیا میخوام باهات حرف بزنم

رفتم کنارش رو تخت نشستم

ماسک اکسیژن رو از روی صورتش برداشت

@caffetakroman

ودسته منو توی دستای مردونش گرفت

سام:یادته گفته بودم عاشقه دختری به

اسم رهام؟

سرمو تکون دادم ولی نفهمیدم چرا از زمان

حال استفاده کرد یعنی هنوزم عاشقشه؟

همین سوالمم ازش پرسیدم

یه خنده ی ریز به زور کرد گفت

سام:نه حسود خانوم

میخوام راجبه همون قضیه باهات حرف

بزنم

ببین من یه زمانی عاشقه رها بودم

یعنی واسش میمردم

نفس:حالا چرا این حرفاروومیزنی؟

سام:نپر وسطه حرفم

من نمیخوام الکی بگم فک میکردم عاشقش

بودم واز این چرت وپرتا من واقعا رهارو

@caffetakroman

دوست داشتم

ولی من باتو معنی عشقه واقعی رو فهمیدم

یعنی نمیدونم چطوری بگم..

من دیگه رهارو باتو فراموش کردم

سام:فقطم به خاطره توعشقه من..

نفس:یعنی دیگه بهش فکرنمیکنی؟

سام:تاجایی که بتونم اصلا

نفس:یعنی چی تا جایی که بتونم؟

سام:ببین نمیدونم میفهمی یانه ولی من

...میفهمی دیگه؟میتونی درکم کنی؟

یه نفس عمیق کشیدم و گفتم

نفس:آره درکت میکنم

سام:قول میدم تمام سعیمو کنم تا فراموشش

کنم.

یه لبخند شیرین زدم وازش جداشدم

فقط یه چیزی..

@caffetakroman

سام:جانم؟

نفس:اولینکه اون ماسکه اکسیژن واسه

قشنگی نیست بعدشم تا رها از فکرت

بیرون نره ما باهم ازدواج نمیکنیم قبول؟

سام:باشه عزیزم

فکر نمیکردم انقدر زود قبول کنه ولی

خیلی خیالم راحت شد که قبول

کرد.

اونجوری اصلانمیتونستم زندگی کنم

مامان؛چی شد؟

حالش خوب بود؟

نفس:آره مامان نگران نباشید

مامان:باشه دخترم توام برو استراحت

کن توی این چند وقت پوسته استخون

شدی بچه

نفس:باشه مامان خوشگلم نگران من نباش

@caffetakroman

مامان:مگه میشه نگران بچم نباشم اخه

دانیال:!!! مامان فقط این بچتونه دیگه

نفس:تو کجا بودی؟

دانیال:پشت سرتون خانووووم

نفس:مسخره منطورم این دو روزه

دانیال:دیگه دیگه

نفس:شیطون خبریه؟

دانیال:نفسی جلومامان

دانیال:ببین کی این حرفومیزنه

اداشو درآوردم وبه مامان گفتم میرم

بعدازظهر برمیگردم

رفتم خونه یه دوش گرفتم وناهارمم

خوردم یه استراحتم کردم وبه سمته

بیمارستان راه افتادم

نفس:سلاااام من اومدم آقای تنبل

سام:بهه نفس من چطوره؟

@caffetakroman

نفس:ای بدنیستم توخوب شی منم

خوبه خوب میشم

سام: :من بخورمت ترو آخه

سرمو انداختم پایین وهیچی نگفتم

سام:شما خجالتم بلد بودی رو نمیکردی؟

اومدم جواب بدم که این دنیه بیشعور عین

لباس نشسته پرید وسط

دانیال:نه باو...نفس؟ خجالت؟

بزار باهم آشناشون کنم

نفس ،خجالت،خجالت نفس...خوشبختن

همه با این حرفش خندیدن به جز من

که یه چشم غره ی هشتاد درجه ای

بهش رفتم

که حساب کار اومد دستش

دانیال:امم..فکر کنم من دیگه باید برم

چون من عاشق سیکس پکامم نمیخوام

@caffetakroman

از دستشون بدم

تازه این با چالای منم که دشمنای خونین

پس نتیجه میگیریم

بای بای

بدو بدو از در رفت بیرون

یهو همه منفجر شدن از خنده

سام داشت میخندید که یهو حالش

بد شد
نفس:سام حالت خوبه؟

سام؟سام؟

داشتم گریه میکردم که پرستارا بیرونم

کردن

نفس:سااااام....سااام

مامان:دخترم..آروم باش خوب میشه..

خوشگلم خوب میشه

خودشم داشت گریه میکرد و این حرفا

@caffetakroman

رو میزد

پرستار:حالش خوبه خانوم اروم باش

نفس:میخوام ببینمش

پرستار:5دقیقه دیگه میفرستمت تو

امروز بعده یه هفته دارم میرم دانشگاه

البته اجازه گرفته بودم

سحر:تو معلوم هست کدوم گوری هستی؟

نفس:سلام عزیزم خوبی؟

فدات شم منم خوبم،

قوزمیت این چه طرزه حرف زدن با

دوسته گلته؟

سحر:خفه گله من

بیا بریم سره کلاس که با این استاد

عنتره کلاس داریم

نفس:هیییین سحر تو آدم بودیاااا

سحر:هنوزم هستم

@caffetakroman

نفس:میبینم

تو راه که داشتیم میرفتیم سره کلاس

سحر گفت

سحر:امروز با آجیم ونامزدش می خوایم

بریم خرید عروسیشون میای توهم؟

نفس:من بیام که چی شه با اجیه تو که

یه بار بیشتر ندیدمش؟

سحر:ببینم مگه تو نمیخوای با شوهر

جونت...راستی مرخص شد؟

نفس:اره دیروز

سحر:داشتم میگفتم مگه نمیرین واسه

عروسی خرید خوب الان بخرین جلو

بیوفته دیگه

نفس:فعلا بیا بریم تا این استاده نخوردتمون

بعده کلاس بهش میزنگم

بعده چند ساعت کلاس های مزخرف

@caffetakroman

بالاخره راحت شدیم

ور میزدناااا(بلا نسبته معلما)

به سام زنگ زدم اونم موافقت کرد

حالش ماشالله از منم بهتره نمیدونم این

یه هفته چرا مونده بود بیمارستان

فکر کنم پرستارا عاشق شوورم شدن

گفتن بیشتر بمونه ولی نمیدونن یه

عشق داره خودش هلووووو

سحر:گله من

نفس:جان؟

سحر:زاارت

نفس:سحری تازگیا خیلی بی ادب شدیا

دقت کردی؟

سحر:اهوم شدید

سام:سلام خانوماا

نفس:بهه آقا خوشتیپه منم که اومد

@caffetakroman

ولی این آجی ونامزدش نیومدن

سحر:سلام آقا سام..میان الان

از دور یه مزدا دیدم که داره میاد

سحر:اومدن

خواهرش سمانه از ماشین پیاده شد

و اومد سمته ما

سمانه:سلام بر اجیه خلم و سلام بر چشم

قشنگ.وسلام بر شما شوهر خانم چشم قشنگ

سحر:تموم شد؟

سمانه:اوهوم ولی جوابمو نگرفتم

سحر:خوب شلام آجیه ایکبیریم

سام:سلام خانوم خوشبختم

نفس:سلام خانوم پر حرف

سمانه:اووف یکی یکی اول جواب کیو بدم؟

سحر:بیا بریم فعلا الان این شوهرت کلی

غر میزنه

@caffetakroman

همگی سوار ماشین نامزده سمانه شدیم

وبه طرف پاساژ کورش حرکت کردیم

هر مغازه ای که میرفتیم این سحر خانوم

یه چیزی میگفت نمیزاشت بخریم

داشتیم میرفتیم که چشمم به یه لباس

عروس فوق العاده خوشگل افتاد

یه لباس سفید پفیه دکلته

سام:خانومی از اون خوشت اومده

نفس:اوهوم

سام:خوب بیا بریم پروش کن

با بچه ها رفتیم لباسو پوشیدم دقیق

فیته تنم بود

سام خودشو کشت تا بزارم تو تنم ببینه

ولی اون روحه خبیثم به کار افتاده بود

واسه همین نذاشتم ببینه
یک ماه بعد:

@caffetakroman

الان یه ماه از روزی که سام تصادف

کرده میگذره ومن هر روز از قبل عاشق

ترمیشم

اونم منو دیوانه وار دوست دار

حتی میگه دیگه رهارو کامل

فراموش کرده

فردا یکی از مهم ترین روزای زندگیمه

فردا قراره برای دومین بار عروس

سام بشم

ولی ایندفعه فرق میکنه

ایندفعه قراره باعشق زنش شم

نه با اجبار یا اختیاره اجباری

تازگیا شاهده نگاه های خاص دنی به سحر

وسحر به دنی شدم

فک کنم خبراییه

وسایل عقد و عروسی رو هم انقدر عجله

@caffetakroman

داشتیم همون روزی که با بچه ها رفتیم

خریدیم

همه چیز عالیه الان من احساس

میکنم خوشبخت ترین دختره دنیام
مامان:دخترم پاشو دیر شد

توهنوز خوابی؟

نفس:اه مگه چه خبره؟

مامان:عزیزم یادت رفته خاک تو سرم

مثلا امروز عروسیتها

نفس:اهه مامان اصن من پشیمون شدم

ازدواج نمیکنم خوابم مهم تره

مامان:پاشو دخترم...پاشو رو نرو منم راه

نرو میخوام امروزو باهات خوب باشم

پاشو رژه نرو آفرین

نفس:اصن به داماد بگو بره من بعدا میام

مامان:نفسس پاشو خوشگلم

از رنگه قرمزه مامان تشخیص دادم

@caffetakroman

وضعیت قرمزه واسه همین دیگه چونه نزدم

وبیدار شدم
یه لباس خیلی ساده پوشیدم،مامانم

لباس عروس و بقیه ی وسایلو برداشت

وسوار ماشین سام شدیم

سام:سلامت کو عروس خانوم

سلام مامان

مامان:سلام پسرم برو که دیر شد

نفس:سام الان اصلا حوصلتو ندارم پس

هیچی نگو

سرمو که گذاشتم روی پشتیه صندلی

خوابیدم

از ماشین که میخواستم پیاده شم سام

گفت:

سام:باشه خانومی الان حرف نزدم ولی

شب ما به هم میرسیم

@caffetakroman

نفس:شوهر جوونیم

سام:بای هاانی

ای تو روحت سام

حالمو خراب کرد

وارده آرایشگاه که شدیم غرای سحر و سمانه

هم شروع شد که چرا دیر کردیم

نزدیک 5ساعت بود که این آرایشگره

داشت رو صورته نازه من کار میکرد

دیگه واقعا داشتم دیونه میشدم که گفت

تموم شد

سحر و سمانه و مامان انقدر ازم تعریف

کردن که نزدیک بود خودمو بخورم

سحر و سمانه هم عالی شده بودن

تا قبل از اینکه لباسم رو بپوشم دوست

نداشتم خودمو تو آینه ببینم

لباسمو که پوشیدم فهمیدم این سام

@caffetakroman

چه هوریی رو گرفته

سقف ریخت

مونجوق و پولک ها و سنگایی که روی

لباسم بود زیبا ترم کرده بود
داشتم همینجوری خودمو دید میزدم که صدای

آرایشگرو از پشت شنیدم که میگفت داماد رسیده

دو حسه متضاد رو باهم داشتم.

خوشحالی و استرس

جفتشونم که طبیعیه به هر حال دارم ازدواج میکنم

هر دختری این حسارو داره

از پله هاخیلی خانومانه داشتم پایین میرفتم

که این دانیال گند زد به ژستم

دانیال:اووف چه عجب تو داری مثل ادم راه میری..جزوه عجاییه

سحرم هر هر بهش خندید

خک توسره شوهر ذلیل

سام5دقیقه فقط داشت نگام میکرد..که نگاهم

نبود داشت درسته قوطم میداد یه آبم روش

@caffetakroman

نفس:خوب بابا خوردی منو

فیلم بردار:اتفاقا پرستیژش عالیه

یه چشم غره به فیلم بردار رفتم

دیدم سام هنوز داره بهم نگاه میکنه

نفس:انقدر ذایه بازی درنیار گله من

سام:عاشقتمممم

نفس:منم عزیزم ولی بیا بریم تامن این فیلم بردارو

خفه نکردم

سام دسته گلو بهم داد و دره ماشین رو برام باز

کرد منم با ژسته خواسته خودم سوار شدم

از اول تا اخره که به تالار رسیدیم این سام بهم

نگاه های عاشقانه میکرد

طوری که دیگه دیوونم کرده بود ولی خوشمم میومد

عاقد: خانم نفس شمس آیا بنده وکیلم شما

رو به عقده دائم آقای سام اعتمادی دراورم؟

سحر:عروس رفته گل بچینه

@caffetakroman

ای نمیری میخواستم قبول کنم

به همین ترتیب هی پیش رفت

سامم هی از دست سحر وسمانه حرص میخورد

عاقد:عروس خانم برای باره چهارم میپرسم

وکیلم؟

دیگه نذاشتم حرف بزنه

نفس:با اجازه ی بزرگ ترا بله

همه دست زدن و هورا کشیدن

موقعه ی عسل خوردن رسید

سام هی بهم نگاه های شیطانی میکرد

منم دسته کمی از اون نداشتم

اول من دست کردم تو عسل

به سمته دهنش بردم ولی نذاشتم دوسه بار این

کارو کردم ولی اخر سر گذاشتم تو دهنش.

حالا نوبته اون بود.

اومد کاره منو تکرار کنه که سریع دستشو

@caffetakroman

کردم تو دهنم و یه گازه درست حسابی گرفتم

که قرمز شد ولی چیزی نگفت

سام جلوی من وایساد وگفت

سام:خانوم محترم افتخاره رقص میدین

به این بنده ی حقیر؟

دستمو تو دستش گذاشتم که صدای

دستا بالا رفت

ویه آهنگ خیلی قشنگ از بهنام صفوی

پخش شد وسام شروع کرد باهاش خوندن

چشات آرامشی داره

که تو چشمای هیچکی نیست

میدونم که توی قلبت به جز من جای

هیچکی نیست

چشات ارامشی داره

که دورم میکنه از غم

یه احساسی بهم میگه

@caffetakroman

دارم عاشق میشم کم کم

تو باچشمای آرومت به من خوشبختی

بخشیدی

خودت خوبی و خوبیرو داری

یاده منم میدی

تو بالبخنده شیرینت

به من عشقو نشون دادی

تو رویای تو بودم که

واسه من دست تکون دادی

از بس تو خوبی میخوام باشی تو

کل رویا هام تا جون بگیره باتو

باشی امیده فرداهام

سام کنار گوشم گفت:

سام:از بس تو خوبی میخوام باشی

تو کله رویاهام تا جوون بگیره باتو

باشی امیده فرداهام

@caffetakroman

ومن توی اون لحظه غرق لذت شدم

منم سرمو بردم نزدیکه گوشش و اروم زمزمه

کردم

نفس:تا نفس دارم باهات میمونم

پایان

ویراستار:ملیکا .ش

@caffetakroman